

رمزگشایی از جنبه های اقتصادی فروپاشی حکومت پهلوی به روایت دربار

با استناد به کتاب
یادداشت های امیر اسدالله علم

به کوشش رسول رئیس جعفری
موسسه مطالعات دین و اقتصاد

خاندان علم

• پیشینہ تاریخی

• امیر شوکت الملک

• امیر اسد اللہ علم

اهمیت یادداشت های علم

• اعتبار سنجی منبع

• ویراستار

• زمان آگاهی

اهمیت یادداشت های علم

• اعتبار سنجی منبع

در مورد اینکه خودش نوشته که آنجا دست خط خودش هست ولی وقتی که من متن انگلیسی این را منتشر کردم، ناشر انگلیسی این را می خواست. برای اینکه برایش مطرح بود. گفت خیلی خوب، شما این را برداشتید ترجمه کردید اما باید ببینم این چیزهایی که ترجمه شده در یادداشت های اصیل علم هست یا نیست؛ بنابراین یکی دو نفر که مورد اعتماد شما و من باشند، بیایند و یک قسمت هایی از این یادداشت را ببینند. گفتم خوب و دو نفری که انتخاب شدند، یکی آنا عنایت بود، همسر مرحوم حمید عنایت، استاد دانشگاه تهران که بعد هم شد استاد دانشگاه آکسفورد.

خانمش هم در آکسفورد کار پژوهشی می کرد؛ آنا انگلیسی بود. یکی هم دکتر منوچهر آگاه. این دو نفر آمدند منزل من و به میل خودشان یک قسمت هایی از آن ترجمه انگلیسی که تهیه کرده بودیم، انتخاب کردند. گفتند حالا فارسی اینها را به دست خط علم به ما نشان بدهید و فارسی آن قسمت هایی را که آنها همین طوری انتخاب کرده بودند، با دست خط علم، بهشان نشان دادم؛ بنابراین این کاملا نشان می دهد من در یادداشت ها دست نبرده ام ولی از این گذشته، اصولا خیلی باعث تأسف است که انسان را متهم بکنند.

مصاحبه حسین دهباشی با علینقی عالیخانی

اهمیت یادداشت های علم

• اعتبار سنجی منبع

علم یادداشت‌های خود را با فرستاده‌هایی که از ایران به ژنو می‌رفتند به صادق عظیمی می‌داد و هیچ کس جز عظیمی اطلاع نداشت بسته‌هایی که علم می‌فرستد حاوی چه مستنداتی است. علم از عظیمی خواسته بود تا یادداشت‌هایش را در صندوقی نگهداری کند. به این ترتیب یادداشت‌ها در ژنو جمع می‌شد. من نیز در آغاز به ژنو رفتم، با آقای عظیمی تماس گرفتم و یادداشت‌ها را کم کم از صندوق خارج کردیم چرا که تعداد آن‌ها بسیار زیاد بود. این کار در دو مرحله انجام شد. مرحله اول ۲۴ ساعت در ژنو بودم و مشغول عکسبرداری از یادداشت‌ها شدم و سپس به لندن بازگشتم اما چون یادداشت‌ها بسیار زیاد بودند، تعداد کمی از آن‌ها عکسبرداری شد. در مرحله دوم قرار بر این شد که چند روز در ژنو بمانم تا تعداد بیشتری عکسبرداری شود. درون این پرونده‌ها چیزهای دیگری نیز وجود داشت مثلاً مجلات و روزنامه‌هایی که شرحی از آن دوران بود و در نتیجه عکسبرداری از همه آن‌ها بسیار وقت‌گیر بود.

در مرحله دوم خواهرزاده علم آقای پرویز خزیمه علم که از دوستان بسیار خوب من هستند مرا همراهی کردند و ما سه روز تمام کار کردیم و مشغول عکسبرداری شدیم. به این ترتیب مطالب را جمع کردیم و به لندن بردیم. در آنجا متوجه شدم که قسمت‌های آخر یادداشت‌های علم نیست. در تماس با آقای عظیمی گفتم که قسمت آخر یادداشت‌ها نیست و او گفت پرونده آخر در منزل من است، هر زمان به ژنو آمدید آن را به شما خواهم داد و به این ترتیب من کار را آغاز کردم. ضمن کار مجدداً متوجه شدم که یادداشت‌ها قسمت‌های دیگری هم دارند که در این پرونده‌ها نیست. در مقدمه نیز نوشتم که طبیعی نیست کسی که قصد نوشتن دارد، خاطرات روزانه خود را در چهار سطر بنویسد مثلاً اینکه من از ژنو برگشتم نزد مادرم رفتم و دست او را بوسیدم، زیرا شخص در ابتدا که شروع به نوشتن می‌کند می‌خواهد حرف‌های بسیاری بزند. دلیل دیگر، تاریخ نوشته‌ها بود. اولی از سال ۴۶ شروع می‌شود در صورتی که پیش از این تاریخ، علم در منزل خود بخشی از یادداشت‌ها را چندین بار خوانده بود که آن‌ها در دفترچه بود و نه در کاغذهای جداگانه‌ای که من دیده بودم. بنابراین مطمئن بودم که چند دفترچه دیگر نیز وجود داشته که علم بعضی از آن‌ها را برای من خوانده بود. به همین دلیل در مقدمه جلد اول توضیح داده‌ام که می‌دانم این یادداشت‌ها قسمت اولی دارد و من در جستجوی آن‌ها هستم.

پس از چند سال متوجه شدم که قسمت نخست این یادداشت‌ها نزد دختر بزرگ علم - رودابه - است و علم برای او توضیح داده بود که قسمت‌های بعدی این یادداشت‌ها در ژنو است و این پرونده‌ها دست شما باقی بماند و زمانی چاپ شود که نه شاه و نه من زنده نباشیم. سپس این یادداشت‌ها به دست من رسید. اما چاپ شروع شده بود که در نتیجه من قسمت اول را در جلد هفتم به چاپ رساندم، در واقع جلد هفتم ابتدای یادداشت‌های علم بود که آخر از همه به دست من رسید.

اهمیت یادداشت های علم

• زمان آگاهی

شنبه ۳۰ آبان ۱۳۴۹

تا امروز ۳۰/۸/۴۹ چیزی ننوشتیم. دو علت داشت، یکی این که خیلی گرفتار بودم، دیگر این که چشمم درد می کرد و مخصوصاً در شب نوشتن برای من مشکل شده. حالا وقایعی [را] که در این مدت اتفاق افتاده است می نویسم. گو این که به هیچ وجه اثر آن چه که در روز می نویسم ندارد، زیرا آن اتفاقات کوچک است که طرز فکر شاهنشاه و عقاید درونی شاه را روشن می سازد و گرنه وقایع که در روزنامه ها و تاریخ هم نوشته می شود.

یکشنبه ۵ شهریور ۱۳۵۱

راجع به امور داخلی من می دانم که اگر از روز آن بگذرد، دیگر چیز نوشتن من فایده ندارد، چون مهم در این یادداشت ها این است که همه روزه طرف برخورد با شاهنشاه و طرز فکر معظم له را بنویسم و گرنه تاریخ نویسی که نمی خواهم بکنم.

چهارشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۵۶

این یادداشت ها دیگر تمام می شود، زیرا که بدون زیارت شاهنشاه من، مطلبی نیست و نخواهد بود که بنویسم. جز آن که بنویسم امروز و فردا حالم چه گونه بوده است و یا اخبار دنیا را بنویسم که در روزنامه های جهان خواهیم دید.

وضعیت اقتصاد ایران

در یادداشت های اسدالله علم

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

• شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۴۷

عرض کردم مردم از این که قیمت آب را یک دفعه دو برابر کرده اند ناراحت هستند، خیابان ها خراب است، در گمرکات دزدی و سوء استفاده زیاد شده، اعتبارات را به علل اقتصادی در شب عید محدود کرده اند، عده ای در حال ورشکستگی هستند و به دانشگاه ها پول نمی رسد. خیلی شاهنشاه ناراحت شدند و با من تندی فرمودند.

فرمودند «وقتی پول نیست چه کار کنم؟»

عرض کردم «مدتی بود که این مطالب را به عرض می رساندم، می فرمودید این طور نیست، پول داریم، گزارشات تو غلط است. تازه دیروز به شرکت ملی نفت تندی فرمودید که چرا شرکت پتروشیمی به جای ۱۰۰ میلیون دلار که پروژه داده ۲۵۰ میلیون دلار خرج کرد و چرا لوله گاز به جای ۳۵۰ میلیون سر به ۶۵۰ میلیون زده است. این ها را من قبلاً عرض می کردم، مورد مؤاخذه واقع می شدم. همین طور که امروز می شوم! حالا هم عرض می کنم، بی اعتنایی به خواسته های حقه مردم، صحیح نیست. من چون نوکر وفادار و صدیق شما هستم، عرض می کنم، یعنی بعد از شما زندگی نمی خواهم.»

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

پنجشنبه ۷ فروردین ۱۳۴۸

شرفیاب شدم. شاهنشاه سرحال بودند. سخت در هراس و نگرانم و به هر صورت فرصتی پیش آمد که درد دل کنم. عرض کردم مقررات [صادرات و] واردات نوید زندگی سخت و گرانی به مردم می دهد. راه ها خراب است، گوشت نیست یا کمیاب است. آب را گران کردند. خیابان ها کنده شده است. این ها به مردم صدمه میزند و قابل توجه نیست. فرمودند [افزایش عوارض کالاهای وارداتی] برای مردم سعادت مردم است. عرض کردم صحیح است، ولی برای عامه قابل درک نیست.

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

سه شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۴۸

... صبح هم شاهنشاه را خیلی کسل دیدم. از وضع مالی دولت بسیار ناراحت بودند. فرمودند دیشب در شورای اقتصاد مقدار زیادی مخارج برنامه چهارم را زدیم، ولی باز هم [کسری داریم]. عرض کردم، «من که مکرر عرض کرده بودم وضع مالی دولت خوب نیست، قبول نمی فرمودید.»... بعد از چند دقیقه فرمودند، «مخارج پتروشیمی و لوله گاز سرسام آور شده است. به علاوه بعضی دستگاه ها، مثل ذوب آهن و سازمان برنامه و غیره، حقوقات عجیب و غریب می دهند. در ایران بین پایین ترین و بالاترین حقوق صد مرتبه اختلاف است، در صورتی که در ممالک پیشرفته این اختلاف خیلی کم و حتی در اسرائیل فقط سه مرتبه است. یعنی اگر پایین ترین حقوق ۱۰۰ تومان است، بالاترین سیصد تومان می شود. در صورتی که در ایران ده هزار تومان است، این که نمی شود»... .

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

دوشنبه ۱۷ آذر ۱۳۴۸

صبح بنا به تعیین وقت قبلی وزیر اقتصاد هوشنگ انصاری دیدنم آمد. قدری می خواست در امور مملکتی با من صحبت بکند و مشورت بخواهد. می گفت وضع مالی وحشتناک است، پول که نیست، تعهدات که سنگین است، تمرکزی در خصوص تصمیمات اقتصاد هم نیست.

چهار مرکز اخذ تصمیم اقتصادی داریم: شورای پول و اعتبار، شورای عالی سازمان برنامه، هیئت وزیران و بالاخره شورای اقتصاد که در پیشگاه شاهنشاه تشکیل می شود. هیچ هماهنگی بین اینها نیست. نمی دانم چه خاکی بر سر بریزم و با چه جرأتی این مطالب را به عرض برسانم. گفتم تو عرض کن، من هم عرض می کنم.

توصیف علم از اوضاع اجتماعی تهران

جمعه ۵ دی ۱۳۴۸

صبح به تنهایی سواری رفتم. هوا مثل بهشت بود ولی افسوس که تنها بودم. ساعت ۸ وقتی به فرح آباد می رفتم، اتفاق مضحکی افتاد. دو کامیون به هم خورده بودند و جاده به کلی مسدود شده بود. راه جلو و عقب نبود. ناچار متوقف شدم و مطالعه عجیبی در طبقات جامعه کردم. اولاً جاده فرعی که به خیابان اصلی می خورد و یک کامیون از آن جا وارد خیابان اصلی شده و تصادف کرده بود، چون هرگز به نظر شاهنشاه نمی رسد، خاکی و به هم ریخته بود و اثری از آسفالت در آن نبود. مردم پیاده می گذشتند ولی برای اتومبیل هایی که معطل شده بودند چون صبح زود بود، خبری از متخصص و اتومبیل پلیس نبود. فقط یک جناب اجودان بی قیدی سیگاری دود می کرد و قومپوزی در کرده بود که مرد مهم محله است! حاجی آقاها و خانم های چادر به سر معلوم بود از حمام صبح جمعه برمی گردند و تکالیف شب جمعه را انجام داده اند. همه تر و تمیز و شسته رفته بودند. چند تا دختر بچه کوچولوی چادر به سر با پسر بچه ها هم که معلوم بود از طبقات غیراعیان هستند، وگرنه صبح زود بیدار نبودند و چادر به سر نداشتند، اطراف دیگ لبوفروش چانه می زدند. چند تا توله سگ و چند تا بچه کثیف هم تو زباله های کنار خیابان خاکی وول می زدند. از عن تلکتوئل ها هم که تلکتوئل آن رفته و قسمت اول آن باقی مانده، ابدأ در این ساعت سرمای زمستان اثری نبود. حتی از بچه های دبیرستانی که معمولاً کنار خیابان تظاهر به درس خواندن می کنند، خبری نبود. سربازهای وظیفه هم با شلوارهای گشاد بی ریخت و کفش های خارج اندازه، کاسکت ها و سرهای تراشیده، تک تک در عبور بودند و می رفتند که از تعطیل روز جمعه استفاده کنند.

از این منظره بسیار متأثر شدم. با آن که مضحک و خنده دار بود ولی هنوز نشان دهنده یک اجتماع عقب مانده غیر متعادل بود. از یک طرف تلاش های شبانه روزی شاه و اطمینان به این که در ده سال آینده از ممالک راقیه هم جلو خواهیم افتاد به نظر می آمد، و از طرفی می دیدم اگر برق و آتش هم بشویم، تغییر این اجتماع به آن صورتی که مورد نظر شاه است و باید از ممالک اروپا هم جلو بیفتیم، یک ارزوی دور و دراز است.

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۴۹

صبح سمیعی رئیس سابق سازمان برنامه و رئیس فعلی بانک مرکزی، دیدنم آمد. از وضع مالی دولت بی نهایت نگران بود.

بعد شرفیاب شدم، شمه ای از وضع را که سمیعی جرأت نمی کند به عرض برساند، عرض کردم. شاهنشاه ناراحت شدند. ولی چاره ای نیست، وظیفه من است که هشدار بدهم.

اوضاع دهات کشور و وضع کشاورزی

جمعه ۲۸ مهر ۱۳۵۱

من در شکارگاه که بودم، به بعضی دهات رفتم. هنوز توجهی که لازمه انقلاب شاه و مردم است، به دهات نشده و نمی شود. البته خیلی پیشرفت حاصل شده. تقسیم اراضی و وجود سپاهیان انقلاب، بهداشت و دانش و ترویج، وضع دهات را منقلب کرده است. ولی نتیجه عملی دائر بر بهبود زندگی مردم حاصل نیامده، زیرا کار عمران دهات برنامه ندارد. مثلاً در تمام منطقه کلاردشت و دشت نظیر به جای این زراعتی که تخمی سه تخم با وسائل کهنه دو هزار سال قبل گندم یا ارزن یا احياناً برنج برمی دارند، باید دامداری مدرن بشود، به کلی وضع دهات تغییر خواهد کرد. در جای دیگر برعکس باید دامداری نشده، تمام زراعت شود، بعد هم امر زراعت تحت فورمول صحیح در آید و قابل استفاده برای مردم باشد که اکنون نیست. نمی دانم جواب این غفلت ها را دولت چه گونه به شاهنشاه خواهد داد؟ این همه امکانات و امنیت و پول که شاهنشاه در این کشور فراهم آورده اند، دولت در خواب خرگوشی، اعتنایی به آن ندارد. گزارشی چندی قبل به عرض رسید که کشاورزی ایران که ما روی آن، آن همه تأکید و تبلیغ می کنیم، در دوره برنامه چهارم بیش از ۴٪ پیشرفت نداشته است، یعنی صفر، سالی کمتر از ۱٪. من ناچارم این مطالب را به شاهنشاه یادآوری کنم. یعنی وظیفه دارم و مسلماً ظرف هفته های آینده مشاهدات خودم را عرض خواهم کرد.

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

جمعه ۲۶ مرداد ۱۳۵۲

... از اخبار داخلی باید همان ترقی اجناس را به خصوص ترقی قیمت شکر که در دست دولت است نام ببرم. یاللعجب که نیکسون و هیت و پمپیدو و تمام مسئولین دولت های جهان هم و غم خود را مبارزه با انفلاسیون گذاشته اند و دولت ما نرخ اجناس را به شورای اصناف سپرده و خود را برکنار داشته است. و این شورا چه می کند؟ همان کاری که گربه با دنبه بکند، اگر به او سپرده شود! **قندی که باید کیلویی ۲۲ ریال فروخته شود، به پنجاه ریال در بازار سیاه گیر می آید و [قیمت] سایر اجناس نیز به همین نسبت بالا رفته است.** دولت بالاخره معامله ۶۰۰ هزار تن گندم را با آمریکا کردند. قبل از محصول می گفتند بیش از ۲۰۰ هزار تن کسر نداریم. حالا می بینید ۶۰۰ هزار تن هم کم است. باید یک میلیون تن خرید. قیمت گندم از آن تاریخ تا حالا ۱۰۰٪ بالا رفته و ملت ایران ۷۰ میلیون دلار غرامت این ندانم کاری را می دهد. باری زیاد ننویسم. در این گیرودار جشن ۲۸ مرداد برپا می کنیم و همین مردم را به سان و رژه می بریم. یا از شاهنشاه استقبال یک میلیون نفری می کنیم. برای چه؟ من وضع را قابل انفجار می بینم و بسیار نگرانم.

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

سه شنبه ۳ مهر ۱۳۵۲

عرض کردم گوشت و خواربار خیلی گران شده [است]. قیمت گوشت ران از ۱۲ تومان کیلویی به ۱۶ تومان معامله می شود، آن هم ظرف دو روز، گوشت مخلوط از ۱۰ تومان به ۱۴ تومان. [آن] هم وسیله گوشت فروشی های وزارت کشاورزی! شاهنشاه خیلی عصبانی شدند. فرمودند وقتی گوشت نیست چه باید کرد؟ عرض کردم چرا نباید باشد؟ من ناچارم از وظیفه غلامی و خدمتگذاری به عرض برسانم که مردم فوق العاده ناراحت هستند. آن هم سر زمستان و سر [ماه] رمضان، همه چیز غفلتاً گران شده [است]. درست است که یک قسمت تحت تأثیر دنیا است، ولی غلام فکر می کنم مسئولین امر هم خیلی غفلت کرده و می کنند. و مخصوصاً این تشکیلات اصناف مشغول سوءاستفاده های کلان است. فرمودند ابداً چنین چیزی نیست. شما خارج گود هستید، نمی دانید چه می گذرد. عرض کردم، البته همین طور است، ولی مطلب این است که به هر صورت عدم رضایت مردم زیاد است و غلام این امر را خطرناک می بیند. شاهنشاه خود دانید. دیگر چیزی نفرمودند...

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

شنبه ۲۴ شهریور ۱۳۵۲

سر شام رفتم. موضوع کمبود و گرانی قند و گرانی سایر اجناس مطرح بود. شاهنشاه فرمودند باید مردم صرفه جویی کنند. علیاحضرت شهبانو فرمودند، به هر صورت فکر می کنم تنها کسی که در تمام دستگاه های دولتی و درباری قند نمی خورد، شاهنشاه و من باشیم. من ناچار بودم سکوت توأم با رضا بکنم، چون مطلب درست بود. شاهنشاه هم چیزی نفرمودند.

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

جمعه ۲۳ فروردین ۱۳۵۳

عرض کردم این همه دنیا ما را تجلیل می کند. متأسفانه در داخله به واسطه غفلت متصدیان نه گوشت در دسترس مردم هست، نه شکر، نه گوشت مرغ و مردم خیلی ناراضی هستند و این صحیح نیست. آخر چرا این پیش بینی ها را نمی کنند؟ همه چیز هم گران شده. تعجب است که شاهنشاه تمام گوش کردند ولی همان طور که چشمشان را روی هم گذاشته بودند اصلاً باز نکردند و یک کلمه جواب ندادند. من که شاهنشاه را می شناسم، می دانم که این به معنی این است که حرف تو را می شنوم، ولی نمی خواهم جواب بدهم، اما در فکر هستم، خواهی دید چه می کنم.

توصیف علم از وضعیت روستاها

پنجشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۵۳

ظهر برای نیم ساعتی جلسه هیئت امناء خانه های فرهنگ روستایی را داشتم و جای بسی تأسف من شد که وقتی جویا شدم در دهات چه قدر برق و آب آشامیدنی داریم، معلوم شد یک درصد دهات ایران آب آشامیدنی تمیز دارند، البته چون در ایران قنات و چاه هست اشکال زیاد در این زمینه نیست ولی چهار درصد دهات ایران برق دارند. خیلی عجیب است و جای تأسف. قطعاً شنبه به شاه عرض می کنم که با این پیشرفت های کشور این ارقام غیرقابل قبول می باشند.

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

دوشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۵۳

عرض کردم، دو سه روز است که در شهر نان نیست و اگر هست گران است و جای تعجب است که در سیلو یک میلیون تن گندم داریم و نان در شهر نیست. فرمودند دکان های آزاد (بدون سهمیه دولتی) را بسته اند.

عرض کردم غلط است، چرا بسته اند؟ باید گندم به همه بدهند، این بستن ها و باز کردن ها روی هیچ حسابی نیست. یک ماه پیش شکر نبود، با آن که انبارها پر از شکر بود. نهایت بی لیاقتی در اداره این گونه امور به چشم می خورد. بعد عرض کردم، تازه نان زیاد بشود و گندم توزیع بکنند، چون حالا دولت گندم را تنی هزار تومان می خرد، قیمت را هم گران کرده اند، در صورتی که نان جای آن دارد که [subside یارانه] بگیرد و گران شدن آن یک دفعه، به میزان یک ثلث قیمت، هیچ مصلحت نیست، بلکه خطرناک است، و استدعای غلام آن است که واقعا به این مسئله دقت شود. دیشب دو نفر سرباز به منزل من تلفن کرده اند که برای خانواده خود نان به دست نیاورده ایم. این هم می شود حرف، که در یک همچو عصر درخشانی نان گیر سرباز نیاید؟ پس وای به حال مردم!

خیلی تعجب کرده و فرمودند، فوری به دفتر مخصوص بگو کمیسیونی همین حالا از مسؤلین امر تشکیل بدهد و به این کار رسیدگی نمایند.

وضعیت بی سوادی در کشور

یکشنبه ۲ شهریور ۱۳۵۴

بعد گزارش امور اجتماعی [دربار] را در خصوص وضع دانشگاه ها و وضع تعلیم و تربیت و مبارزه با بیسوادی به عرض رساندم. عرض کردم گزارش، خودش ۱۶۰۰ صفحه است و این چهل و پنج صفحه خلاصه آن است که باید ملاحظه فرمایید. فرمودند، خلاصه اش را بگو. عرض کردم خودش خلاصه است و لازم است که شاهنشاه بخوانند. فرمودند، به پیشخدمت خوابگاه بده جلوی تخت خواب من بگذارد. مطلب مهمی که در این گزارش به عرض رسیده [این است] که با تمام مبارزات ما با بیسوادی و تصمیمی که برای ریشه [کن] ساختن آن در ده سال [گذشته] داشتیم، حالا که هفت سال از شروع مبارزه می گذرد، بر تعداد بیسوادهای کشور دو میلیون نفر هم افزوده شده (البته به علت افزایش جمعیت کشور) و تعداد بیسوادها که هفت سال قبل ۱۲ میلیون نفر بود حالا به ۱۴ میلیون رسیده. به هر حال به جای کمال تأسف است. طرقي برای مبارزه با این امر در این گزارش پیشنهاد شده، منجمله کار کردن دانشجویان در تابستان برای تعلیم سواد و از این مقوله...

وضع دانشگاه ها هم به عرض مبارک رسیده که چندان تعریفی ندارد.

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

چهارشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۵۴

دیشب [هوشنگ انصاری] وزیر اقتصاد و [ادارایی] پیش من بود. شرح عجیبی از عدم هم آهنگی دستگاه های دولت و برنامه های اقتصادی و به هم ریختگی کارها و خریدهای عجیب و غریب بدون مطالعه می گفت. من جمله این که همیشه به علت نبودن بندر در حدود یکهزار و پانصد میلیون دلار کالا در وسط دریا مدت سه تا چهار ماه معطل است. کرایه ی کشتی ها و زیان دیری تخلیه یک رقم عجیبی تشکیل می دهد. چون دوست من است به او گفتم مگر شما وزیر کرات دیگر هستید که اقدامی نمی کنید و یا لاقلاً موضوع را به عرض شاهنشاه نمی رسانید؟

می گفت نخست وزیر نمی گذارد، چون می ترسد شاهنشاه نسبت به او متغیر شوند. دائماً مشغول ماست مالی هستیم.

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

جمعه ۳ بهمن ۱۳۵۴

مطلبی که مرا بیشتر تحت تأثیر داشت مذاکراتی بود که دیشب با [عبدالمجید] مجیدی رئیس سازمان برنامه و بودجه داشتم. دیشب به منزل من آمده بود به صورت وحشتناکی از کمی پول و هدر داده شدن پول در گذشته سخن می گفت که بی نهایت ناراحتم کرد. یعنی **وضع به طوری است که قاعدتاً باید به انقلاب بیانجامد.**

اولاً بودجه ی امسال را با بیست و پنج میلیارد تومان کسری بسته اند. ثانیاً آن قدر پول هدر داده اند، چه در پروژه های بی ثمر، چه در خریدهای بی ثمر، از جمله ۴۰۰۰ کامیون که نه راننده و نه راه برای آن موجود است، چه در خرید گندم و مواد غذایی، چه در خرید شکر که واقعاً انسان شاخ درمی آورد و از همه بامزه تر این که می گفت، من که رئیس سازمان برنامه هستم، از اغلب از این مخارج تا پس از تهیه آنها هیچ گونه خبری نداشته ام.

قرض های به دولت های خارجی که خود فصلی علیحده است و رقمی است در حدود ۲ میلیارد دلار.

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

دوشنبه ۱۵ شهریور ۱۳۵۵

عرض کردم، ما دیروز شانس آوردیم که با هلیکوپتر از ساری به آلاشت رسیدیم، چون در مازندران باران شدید بود. شاهنشاه بسیار خوشحال شدند. فرمودند، به برنج که صدمه نمی زند. عرض کردم خیر، محصول را برداشته اند و گویا محصول بسیار خوبی هم امسال داشته اند. عرض کردم، هر چه محصول خوب باشد، پول هم زیاد است، مردم می خرند و می خورند و لازم است یک نکته [ای] را به عرض مبارک برسانم که در این ماه رمضان در شهر، نه گوشت، نه مرغ، نه تخم مرغ، پیدا می شود و این بسیار بد است.

فرمودند، آخر می خرند و احتکار می کنند. عرض کردم، اگر برنامه ای باشد و مردم اطمینان پیدا کنند که آن چه به دستشان می رسد، دنباله دارد، هیچ کس احتکار نمی کند. این که هست، به علت عدم اطمینان مردم می باشد و متأسفانه غلام می بینم که دولتی ها در خواب خرگوشی هستند. دیگر شاهنشاه چیزی فرمودند.

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

یکشنبه ۲۶ دی ۱۳۵۵

به عرض رساندم که گرفتاری این است که ممکن است دشمن به خطوط داخلی ما رخنه کرده باشد، یعنی این عدم رضایت بی جهت مردم که دستی دستی تراشیده ایم، جز رخنه دشمن به صفوف داخلی ما نیست. وگرنه چه طور در کشوری که پیشرفته ترین قوانین اجتماعی را دارد و تحصیل و بهداشت مجانی و حتی یک وعده غذای مجانی به محصلین مدارس داده می شود و تحصیلات در همه ردیف ها مجانی است، این همه عدم رضایت بر سر هیچ و پوچ به وجود آمده باشد. یعنی نبودن برق و ساعات ممتد خاموشی در پایتخت و ولایات، خوابیدن و ضرر هنگفت صنایع به علت نبودن برق، خرابی تلفن، نبودن خواربار (جز نان)، بی اعتنائی به درخواست های مردم، مقررات خلق الساعه، گرانی نرخ ها و غیره و غیره. این را یا یک گروه دشمن در داخل ما به وجود آورده اند و یا ندانم کاری و بی لیاقتی دولت.

به گور پدر دولت لعنت، که من خود آن ها را اعضای سیا و غیره می دانم که خود به خود در صف دشمن است. این همه پول را هدر دادیم که با یک حرکت عربستان سعودی مات شدیم و الان درد بی پولی داریم و باید کمربندها را ببندیم. این ها نفوذ دشمن در داخل صفوف ماست. از لحاظ غلامی و بندگی عرض می کنم و پیشنهاد می کنم که شاهنشاه این پدرسوخته ها را به عنوان خائن یا بی لیاقت به زندان بیندازید که مردم لاقلم نفسی بکشند.

اوضاع اقتصاد ایران از نگاه علم

جمعه ۲۷ خرداد ۱۳۵۶

آیت الله [احمد] خوانساری تلفن کرد که در قم برق نیست و مردم بی آب مانده اند. تلفنی عرض کردم. فرمودند، فوری به دولت بگو.

به نخست وزیر تلفن کردم. گفت الآن یک نفر آدم می فرستم. گفتم آدم فرستادن چه فایده دارد؟ موضوع تشنگی و گرسنگی را نمی شود مثل سایر کارها ماست مالی کرد، اگر آب نباشد، آن هم در این گرما، آدم می میرد. برق را راه بیندازید. قدری خجل شد. گفت البته، البته. ولی این حرف ها نیست. کار از پایه خراب است اکنون باز در تهران بی برقی است، من جمله منزل خودم هر شب برق قطع می شود و ناچار یک موتور برق کوچک خریده ام که این دو سه روزه به کار بیافتد. گرچه از این کار خجلم که از همرنگی و همدردی مردم بیرون می آیم، ولی چاره ندارم. سیم های تلفن فوری من به اتاق های مختلف قطع می شود و گرفتارم.

نخست وزیر هم گاهی با لباس دفاع ملی، عکس تیراندازی خود را به روزنامه ها می دهد. گاهی هم شهردار خرقان می شود و لباده مردم خرقان را به تن می کند. کار به حدی مسخره شده که از تصور خارج است خیال نخست وزیر هم راحت است که کار کمیسیون شاهنشاهی برای نمایش اتوکریتیک است، نه تنبیه کسی... می ترسم یک دفعه امور از داخله بگسلد، ولی امیدوارم چنین چیزی پیش نیاید

شاه و نظام تصمیم گیری

در یادداشت های اسدالله علم

برنامه ی کاری روزانه شاه

• جمعه ۱۸ دی ۱۳۴۹

شاهنشاه فرمودند، کارهای من روز به روز زیادتر می شود و فرصت کم. منجمله روزی یک ساعت و نیم گزارشات وزارت خارجه را می خوانم، وزیر اقتصاد هفته ای لااقل سه تا چهار ساعت وقت مرا می گیرد، هفته ای دو روز تمام وقت صبح و بعد از ظهر به کارهای ارتش و ژاندارمری و شهربانی و ساواک می رسم، کارهای محرمانه خارجی را هم که وسیله تو یا بعضی خارجی ها می بینم، وزرای دیگر هم که هستند که هر کدام لااقل هر دو هفته یک بار وقت می خواهند، نخست وزیر را هم که لااقل در هفته باید یکی دو بار ببینم، شورای اقتصاد هم هست، کارهای خانوادگی و شخصی هم هست و کارهای متفرقه دیگر و مراقبت اوضاع.

...احساس می کنم کارها از هم گسیخته می شود و تمام هم علت آن گرفتاری فوق العاده شاه است. هر وزیری و هر مسؤولی رأساً دستوری می گیرد - که با خطوط اصلی سیاست اقتصادی و اجتماعی کشور هماهنگی نمی کند - و می رود. علت هم این است که شاه هر قدر ماشاءالله قوی [باشد]، ولی دستگاه ماشین [کامپیوتر] که نیست، دستورات دیگری که فرموده است فراموش می کند. عیب بدتر این کار، فرامین ضد و نقیض است که البته کمتر اتفاق افتاده است، ولی به هر صورت اتفاق می افتد و اساس کار ما را متزلزل می کند.

بی نیازی از مشاور

یکشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۱

بعد فرمودند، خیلی فکر کرده ام مشاورینی برای کارهای مختلف برای خودم تشکیل شود.

عرض کردم، از روزی که وزیر دربار شده ام به شهادت خود اعلیحضرت همایونی لاقل ده دفعه این پیشنهاد را کرده ام. چون با این وضعی که شاهنشاه دارید و اوامرتان بلافاصله اجراء می شود، لاقل قبل از صدور اوامر، خصوصاً در امور اقتصادی و اجتماعی، کارها باید مطالعه مختصری توسط اهل فن بشود.

فرمودند، پس دولت من و سازمان برنامه چه صیغه ایست؟ این دولت در دولت می شود.

عرض کردم، آخر وزرا مستقیماً از شاهنشاه دستور می گیرند، بعد هم که دستور اجراء می فرمایند، دیگر فلک جلودار آنها نمی شود. این است که در دستگاه دولت هم از هم گسیختگی عجیبی موجود است. به هر حال یک عامل هم آهنگ کننده لازم است، که باید در دفتر مخصوص شاهنشاه تشکیل شود.

فرمودند، باز هم به عقیده سابق خودم فکر می کنم لازم نیست. فرمودند، مگر این همه پیشرفت های بزرگ کرده ایم، کسی به ما مشورت داده است؟

عرض کردم خیر، درست است که اعلیحضرت همایونی درست می بینند و درست می سنجند و درست اوامر صادر می فرمایند، ولی طبیعت کار امروز دنیا یک طبیعت فنی است. یک نفر محال است بتواند همه جهات کارها را ببیند. مگر در کاخ سفید مشاور برای نیکسون در هر امری نیست؟ دیگر چیزی نفرمودند.

تغییرات مستقیم کابینه

یکشنبه ۳ آذر ۱۳۴۷

از اخبار مهم این دو روزه ترمیم دولت است، مخصوصاً عوض شدن [اصفی اصفیا]، رئیس سازمان برنامه، خیلی جالب است و هم چنین رئیس بانک مرکزی. رئیس بانک مرکزی مهدی سمیعی، رئیس سازمان برنامه شد و به جای او خداداد فرمانفرمائی که [فائز مقام] او بود، رئیس بانک مرکزی شد.

شاهنشاه فرمودند: این تغییرات لازم بود، یک تکانی دادیم.

عرض کردم، فرمانفرمائی توله آمریکایی ها است. فرمودند: از بس این حرف را گفته اند، دیگر او خیلی بر علیه آمریکایی ها حرف می زند و اقدام می کند. عرض کردم، مرحوم دکتر [هادی] طاهر یزدی لیبر سابق اکثریت مجلس، اصطلاحی داشت که مطالبی را که می خواست دروغی تصدیق کند، همیشه می گفت به ظاهر! شاهنشاه خندیدند. وزرای دیگر که تغییر کردند کار، تولیدات کشاورزی، دادگستری و کشور بود. این ها را شاهنشاه قبلاً به من فرموده اند مخصوصاً راجع به [...] فرموده بودند که دزد است.

تغییرات مستقیم کابینه

سه شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۴۸

شاهنشاه فرمودند، «دستور دادم وزرای کشور و آبادانی و مسکن عوض شوند، زیرا این احمق ها به یکدیگر فحش داده و بعد به من تظلم کرده اند. البته من این را نمی بخشم»... به علاوه فرمودند امروز به دفتر نظامی رفتم و دستور دادم در نیروی دریایی تمام دریاسالارها و درجات بالا را بازنشسته کنند و افسران جوان کم درجه جای آنها بگذارند. زیرا گزارش داشتم که کار آنها بسیار بد بود.» عرض کردم «پس کودتا فرمودید! این کار، به خصوص در روحیه افسران جوان بسیار [اثر] مطلوب دارد».

جمعه ۱۹ تیر ۱۳۴۹

در منزل ماندم کار کردم. فرمانفرمائیان، رئیس تازه سازمان برنامه را خواستم که اوامر مرجوعه شاهنشاه را با او بحث کنم، یکی دو ساعت وقت مرا گرفت.

دولت در بی خبری

یکشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۴۷

دیروز، که شخصاً با [سر دنیس رایت]، سفیر انگلیس، راجع به خلیج فارس، بحرین و جزایر فرموده بودند، راضی بودند. او پیشنهاد کرده بود موضوع جزایر مورد علاقه ما در کار وسیع تر خلیج مورد بررسی قرار گیرد. شاهنشاه راضی بودند و قانع شده بودند، تا بعد چه شود، یعنی باز هم آن ها دسیسه کنند و زیر حرف خودشان بزنند، یا عمل نمایند. موضوع را به من فرمودند، ولی تأکید کردند که به کسی (یعنی نخست وزیر و وزیر خارجه) چیزی اظهار نکنم. عرض کردم، این سفیر انگلیس مردی [راستگو] honest است، گمان نمی کنم دروغی بگوید.

نخست وزیر بی خبر

چهارشنبه ۶ اسفند ۱۳۴۸

اصولاً تصمیمات فعلی هیچ گونه هماهنگی ندارد و من واقعاً نگرانم که عاقبت کار چه می شود. درست است که حالا سیاست های خارجی به ما کاری ندارند ولی زمینه داخلی ما به نظر من خوب نیست و من که خیلی خونسرد هستم، گاهی دچار اضطراب می شوم. هر وزیری به طور علیحده گزارشاتی به عرض شاهنشاه می رساند و شاهنشاه هم اوامری صادر می فرمایند. روح نخست وزیر بدبخت بی لیاقت هم اطلاع از هیچ جریانی ندارد شاید علت بقای او هم همین باشد، کسی چه می داند؟ حالا شش سال است که نخست وزیر است. چون تصمیمات به این صورت هستند و شاهنشاه هم که وقت ندارند همه جهات کارها را ببینند، از یک جایی خراب می شود و از اختیار خارج می گردد. درست است که ماشاءالله، شاه با ۲۸ سال تجربه سلطنت و گذراندن دوران های خطرناک فوق العاده مجرب شده اند و ماشاءالله ذکاوت و عقل خدادادی هم اضافه بر این موهبت است، ولی اصولاً در دنیا امروز کار مشکلتر از این حرفهاست. من مکرر عرض کرده ام اجازه بفرمایید هیئت های مشاورینی درست کنیم و همه امور را مطالعه نمایند، بعد شاهنشاه تصمیم اتخاذ فرمایند. می فرمایند این که دولت در دولت می شود، من دستگاه های مطالعاتی در ساواک و قسمت های نظامی دارم، کافیت. عرض کردم همه رؤسای کشورهای بزرگ چنین هیئت هایی دارند. با مشاورین رییس جمهور آمریکا هم که خودتان ملاقات فرموده اید که به کلی سوای های دستگاه های دولتی هستند. ولی شاهنشاه از این امر خوششان نمی آید، چه باید کرد؟ اما من می ترسم که روزی تاوان این کار را بدهیم.

دولت در بی خبری

چهارشنبه ۲۳ فروردین ۱۳۵۱

مدتی مرا نگاهداشتند. بیچاره اقبال، رئیس هیئت مدیره شرکت نفت و مدیر عامل، منتظر مانده بود... بیشتر مدت اتفاقاً به مذاکرات مربوط به نفت گذشت. به این معنی که به من اوامری دادند که با مدیر عامل شرکت های عامل در خصوص [اضافه برداشت] و هم چنین ساختن تصفیه خانه بزرگی در بوشهر صحبت کنم. همان وقت فکر می کردم، بیچاره اقبال که در اتاق مجاور منتظر است، چه کاره است؟ مدتی هم به شوخی و مزاح گذشت ...

بعد مرخص شدم. مدیر عامل شرکت های عامل - کنسرسیوم نفت - را خواستم، اوامر شاهانه را ابلاغ کردم

چهارشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۵۱

شاهنشاه یک ساعت و نیم، باز هم تنها، با نیکسون مذاکره فرمودند - فقط کیسینجر مشاور نیکسون حضور داشت. سر ساعت ۱۲ سر ناهار رفتیم، در کاخ سعدآباد.

دولت در بی خبری

یکشنبه ۷ آبان ۱۳۵۱

از اخبار مضحک داخلی ما این است که در مذاکرات نفت، دکتر اقبال، رئیس شرکت ملی نفت ایران، شرکت ندارد. از ایرانی ها فقط دکتر فلاح است. حتی وزیر دارایی هم نیست.

با آن که وزیر دارایی رسماً مسؤول نظارت بر امور نفتی و رئیس شورای عالی نفت و جوابگوی سیاست نفتی دولت در برابر مجلس بود، ولی در عمل هیچ گونه مداخله ای در مذاکره با کنسرسیوم و شرکت های نفتی دیگر نداشت و فعالیت او محدود به اوپک و در این چهار چوب مورد پشتیبانی کامل شاه بود. آموزگار هنگامی از نتیجه مذاکرات فلاح با کنسرسیوم آگاه شد که قرارداد تازه خرید و فروش نفت (sales and purchase Agreement) به هیئت وزیران فرستاده شد تا پس از تأیید (!) دولت به وسیله وزیر دارایی به مجلس تقدیم شود. آموزگار درخواست کرد که دست کم به او یک هفته مهلت داده شود تا از محتوای قرارداد آگاه گردد. پس از آن نیز ایرادهای به جایی از این قرارداد گرفت و پیشنهاد کرد در برخی مواد آن تجدید نظر شود. ولی به او دستور داده شد به همان صورت قرارداد را به مجلس ببرد.

دولت در بی خبری

دوشنبه ۲ بهمن ۱۳۵۱

صبح قبل از آن که به شرفیابی بروم، نخست وزیر تلفن کرد که تو دیشب کاخ والاحضرت اشرف نیامدی. شاهنشاه امر فرمودند، جواب هایی که به هیوم و نیکسون داده شده، برای من بفرست، ببینم - من دیشب سر شام نرفتم. فرستادم. وقتی شرفیاب شدم، اول شاهنشاه پرسیدند، آن نامه ها را برای نخست وزیر فرستادی؟ عرض کردم، جواب ها را فرستادم. فرمودند، من گفته بودم نامه های آنها را هم بده. عرض کردم، اولاً نخست وزیر در این زمینه چیزی نگفت، ثانیاً نخواستم نامه شاه دستوری نیکسون در دست و پا بیفتد. حالا امر می فرمایید می فرستم. فکری فرمودند. فرمودند، به هر صورت لازم است ببیند و بداند که ما چه جور به رئیس جمهور آمریکا جواب دندان شکن می دهیم. بعد فرمودند، وسیله [همایون] بهادری معاون خودت بفرست که فقط بخواند، سابقه نامه را آن جا نگذارند.

دولت در بی خبری

چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۲

من مرخص شدم و اوامر شاهنشاه را به همین نحو ابلاغ کردم. آنها به دست و پا افتادند که پس فرمولی پیدا کنیم لا اقل یک [نامه الحاقی] Side Letter امضاء بکنیم که [تخفیف] [Discount قابل رقابت] Competitive خواهد بود. من فردا باز جریان را به عرض رساندم. می خواستم سر شام عرض کنم، ممکن نشد چون دکتر اقبال رییس شرکت ملی نفت ایران حضور داشت و نمی شد در حضور ایشان صحبت کرد! واقعاً کارهای کشور ما نوع خاصی است و شاهنشاه در اداره کشور نوع مخصوص خودشان را دارند که ملائک آسمان هم نمی توانند سر درآورند. مثلاً رییس شرکت نفت چرا نباید در مذاکرات نفت وارد بشود؟ خدا می داند و شاه و بس!

پنجشنبه ۳ خرداد ۱۳۵۲

سر نهار تلگراف امضاء قرارداد نفت رسید. شاهنشاه خواندند و آن را به اقبال لطف فرمودند که که ببیند. تازه ایشان مطلع شدند که قرارداد امضاء شده [است]. این هم رییس شرکت ملی نفت! بعد لبخندی زده، فرمودند تو تلگراف را دیده ای؟ بعد در مورد این کار بزرگ مدتی سر نهار با حضور وزرا و استاندار صحبت شد. ... مثل این که وزرا هم به عظمت کار واقف نبوده اند!

دولت در بی خبری

جمعه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۲

در کارهای جاری نامه [ای] از نخست وزیر هند به عنوان شاهنشاه رسیده که با اسدالله رشیدیان در مورد اوامر شاهنشاه و مسئله پاکستان صحبت کردم و پیام هایی وسیله او دادم که به عرض خواهد رسید. خیلی باعث تعجب من شده بود. عرض کردم مثل این که رشیدیان فضولی کرده [است]. فرمودند خیر! هیچ همچو چیزی نیست، امر خودمان بود و حالا هم جواب بنویسید که خودم امضاء کنم و بگویند که این نوع روابط را ما مفید می دانیم. بعد هم از طریق وزارت امور خارجه نفرستید، بدهید خودم امضاء کنم و خودم هم به رشیدیان خواهم داد که بفرستند. خیلی خیلی تعجب کردم که چه طور شاهنشاه با این قدرت فکری گاهی چه نوع اعتمادهایی می فرمایند؟ ولی دیگر خودم فضولی بیشتری نکردم.

پنجشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۵۲

... عرض کردم، نخست وزیر عرض می کند مسئله ساختمان بیمارستان شیعیان لبنان را اجازه فرمایید [منصور] قدر سفیر جدید ما که می رود مطالعه کرده نظر بدهد.

فرمودند، نخست وزیر که خورده که می گوید روی امر من باید قدر برود مطالعه کند. بگویند فوری باید تصمیم بگیرند! این کار باید شروع بشود.

دولت در بی خبری

جمعه ۱۸ آبان ۱۳۵۲

به کاخ نیاوران رفتم. کیسینجر رسیده و شرفیاب بود. من ماندم تا سیسکو با وزیر خارجه آمدند. شاهنشاه مقرر فرمودند کیسینجر تنها شرفیاب باشد. من به جای وزیر خارجه خجالت کشیدم (باکسینجر سفیر آمریکا هم بود، ولی بقیه نبودند). من مکرر نوشته ام که الملک عقیم، کافر و گبر و یهود باید بداند که در این ملک رییس فقط یکی است، گو این که به وزیر خارجه بربخورد! می توانم حدس بزنم که چون وزیر خارجه با نخست وزیر صمیمیت دارد، از این جهت هم شاید نخواسته اند مسائل در حضور او بحث شود. خدا و شاه می داند و بس!

شنبه ۱۹ آبان ۱۳۵۲

از تهران به شیراز آمدیم. صبح در فرودگاه سه نامه حضور شاهنشاه تقدیم کردم، یکی در جواب ملک فیصل، دیگری در جواب تیتو، سومی در جواب نیکسون. جواب نامه نیکسون در مورد نامه پیام مانندی است که وسیله کسینجر فرستاده است... نخست وزیر هم در رکاب بود. جای تعجب است که نخست وزیر ابداً در جریان امور نیست. از جمله این که من امر شاهنشاه را ابلاغ کرده بودم که وزیر دارایی باید برای بردن پیام همایونی پیش ملک فیصل برود و وقتی نخست وزیر امروز صبح وزیر دارایی (آموزگار) را در فرودگاه دید، از او پرسید شما برای چه به فرودگاه آمده اید؟ و او گفت بر حسب امر همایونی و دستور وزیر دربار، و خودم نمی دانم برای چه؟ باری بگذریم از این که نخست وزیر چه قدر ناراحت بود و حق هم داشت. اگر من [هم] به جای او بودم، ناراحت [می شدم] که در جریان کارها نیستم. ولی چه باید کرد؟ الملک عقیم است و خدا و شاه باید یکی باشد. هرچه اعضاء و زبردستان هم پست تر و مخدول، همان بهتر است.

دولت در بی خبری

چهارشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۵۲

دستوراتی فرمودند که به وزارت خارجه بگویم. فرمودند به وزارت خارجه گفته ام که هیچ مقامی غیر از خود من حق ندارد در کارهای وزارت خارجه مداخله کند، حتی گفته ام برادر هویدا که نماینده ما در سازمان ملل است. حق ندارد به نخست وزیر گزارش بدهد، حتی تلفنی بکند. او را توبیخ کردم که چرا به برادرت گزارش های وزارت خارجه را می دهی؟

پنجشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۳

نخست وزیر مراکش و خانم ایشان که والا حضرت لالانزه می باشد مهمان بودند. مطلب مهمی سر ناهار مذاکره نشد، ولی او قبل از ناهار، تنها بدون حضور نخست وزیر ما، نزدیک دو ساعت شرفیاب بود.

جمعه ۱۰ آبان ۱۳۵۳

در مذاکرات شاهنشاه، کسینجر و سفیر آمریکا، هلمز رئیس سابق سیا، شرفیاب بودند. دلم به حال [عباس خلعتبری] وزیر خارجه بدبخت خیلی سوخت. معنی عدم شرفیابی او یا هر کس دیگر از دولت این است که شاهنشاه به اینها اعتماد ندارند. یاللعجب از این معما! پرپروز هم که اسم نخست وزیر را از لیست مدعوین سر شام خط زدند و فحشی هم به [هرمز] قریب رئیس تشریفات که چنین لیستی تهیه کرده بود، دادند.

دولت در بی خبری

یکشنبه ۱ دی ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم، خیلی به اختصار. فقط جواب های تبریک رؤسای کشورها را توشیح فرمودند. بعد از من نخست وزیر [ژاک] شیراک شرفیاب می شد، باید قبل از آن چند نفر از وزرا را ملاقات فرمایند که بعضی توضیحات به عرض برسانند. شیراک استدعا کرده بود تنها بدون حضور نخست وزیر ما شرفیاب شود، زهی اعتماد! البته شاهنشاه هم موافقت فرموده بودند!

یکشنبه ۴ اسفند ۱۳۵۳

باری دوباره کارهای فوری را به عرض رساندم: ترتیب سفر پاکستان و الجزایر و ملتزمین رکاب. عرض کردم باید در الجزیره هیئت مطلعی مرکب از وزیر اقتصاد، رئیس بانک مرکزی، دکتر فلاح، وزیر کشور (مسئول اوپک) و یک عده کارشناس همراه باشند. فرمودند این خرها چه فایده دارند؟

عرض کردم خر و هر چه باشند لازم است باشند. فرمودند، بسیار خوب بگو باشند.

دولت در بی خبری

دوشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۵۴

ساعت ۱۲ هویدا دولت جدید را بدون کوچکترین تغییری (یعنی تمام وزرای سابق) معرفی کرد. صحبت تغییر خیلی از وزرا در پیش بود، زیرا هویدا می خواست به این صورت دولت جدید خودش را توجیه نماید. ولی گویا دیشب شاهنشاه امر فرموده اند هیچ تغییری لازم نیست. من می دانم علت این امریه چیست. چون هویدا مرد بسیار ضعیفی است، چند وزیر را علیاحضرت شهبانو و چند نفر وزیر دیگر را والاحضرت فاطمه و چند تن دیگر از دوستان او تحمیل کرده اند. شاهنشاه هیچ خوششان نیامد، فرمودند، ابداً تغییری لازم نیست و امروز هم نطق شدیدی فرمودند که هویدا و همه را خیط کردند. بعدازظهر که من در دانشگاه عالی ستاد هویدا را دیدم، بی نهایت پکر و کسل بود، چون تغییرات را به همه گفته بود و عجیب غافلگیر شده است.

شنبه ۲۷ دی ۱۳۵۴

سر شام رفتم. شاهنشاه سرحال بودند. از دکتر اقبال اطلاعات مفصلی راجع به تخلفات کنسرسیوم نفت در قرارداد خواسته بودند که با کمال بیچارگی و بی اطلاعی از روی یادداشت های پراکنده جواب عرض می کرد. شاهنشاه خنده شان گرفته بود و زیرچشمی به من نگاه می کردند. بعد فرمودند، آن یادداشت های فلاح را که در کرمان به من دادی، فردا صبح باز به من بده

دولت در بی خبری

یکشنبه ۳۰ آبان ۱۳۵۵

فرمودند، نمی دانم هویدا چرا از اشخاص قوی خوشش نمی آید؟ چند نفر وزیر قوی هم که در کابینه مانده اند، امر من است که باید بمانند، مثل [منصور] روحانی یا [هوشنگ] انصاری وزیر اقتصاد، وگرنه آن ها را دک کرده بود.

عرض کردم، فکر می کنم اصولاً آدم ضعیف سمبل کاری است. تخم هم که می دانیم ندارد! فقط به قول تهرانی ها اَرَقه و حَقّه است.

فرمودند، باید همین طور باشد. اما من نفهمیدم این مسائل را چه طور عنوان فرمودند و چه منظوری از آن داشتند.

دولت در بی خبری

پنجشنبه ۴ آذر ۱۳۵۵

از اخبار مهم داخلی این که در اثر همان امریه ی همایونی که دفتر مخصوص نارسایی های دولت را بازرسی کند، دولت برحسب امر دفتر مخصوص شروع به تقلیل دستگاہها و کارمندان نمود و نخست وزیری از خود شروع کرده. سیصد چهارصد عضو و ده بیست اداره ی نخست وزیری را منحل کرده و مجموعاً در این دو روزه دستگاہ های دولت ۲۹۰۰ اداره ی بی جا را منحل نموده اند. واقعاً باز هم بر سر کار ماندن و استعفا نکردن [هویدا] شاهکار است. با آن امریه و بعد هم این آثار بعدی، سر کار ماندن خیلی پررویی می خواهد که انسان باید قطعاً سرسختی یا پررویی خاص ... را داشته باشد. آخر از خود نمی پرسند ما که ۱۲ سال است بر سر کاریم، چه طور این مسائل را فراموش کرده بودیم؟ فساد که به ما مربوط نیست، انقلاب اداری که نشد که به ما مربوط نیست، خرابی تعلیم و تربیت که به ما مربوط نیست، خزانه ی تهی که به ما مربوط نیست، آن هم با این همه پول و پول بی حساب. گرانی زندگی که به ما مربوط نیست و باز هم خود را به کری و کوری زدن، یاللعجب.

نقش هویدا در کابینه

سه شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۴۸

بعد که مرخص شدم نخست وزیر را دیدم. به او گفتم شاهنشاه ناراحت هستند. جواب عجیبی به من داد. گفت «روزی که [منصوب شدم، شاهنشاه] فرمودند نخست وزیر چنان کسی است که همهٔ مسئولیت ها را باید بر عهده بگیرد. حال آن که هیچ کاری در دستش نیست. من چه کار کنم؟» خیلی از این حرف نخست وزیر تعجب کردم. به دو دلیل: اول این که مسئولیت ها را به گردن شاه می اندازد، دوم این که اگر واقعاً چنین بود، چرا قبول کرد یا بعد چرا استعفا نداد و یا حالا نمی دهد؟ یاللعجب.

پیش بینی عاقبت هویدا

جمعه ۶ شهریور ۱۳۴۹

در راه بازگشت با نخست وزیر صحبت کردم. از اوضاع مالی فوق العاده نگران بودم.

گفتم، درست است که در یک بودجه یک میلیارد دلاری ریخت و پاش های کوچک چیز مهمی نیست، ولی خلاف اصل است. مثلاً همین که می فرمایید وزیر خارجه نهصد ساعت واشرون کنستان (Vacheron & Constantin) برای کادو سفارش داده است، هر کس بشنود گوش و چشم خود را از تعجب می گیرد. آخر چرا چنین اجازه هایی می دهید؟ این خلاف اصل است.

بیچاره سر دلش باز شد و شکایت ها آغاز کرد.

گفتم هیچ کس غیر از خودت مسؤول نیست، زیرا اولاً بسیار ضعف به خرج می دهی. اگر من جای تو بودم، روزی که وزیر خارجه در کراچی به تو فحش داد، از قرار حق و حساب، او را تنبیه می کردم، یعنی امر می دادم آن قدر چوب به ماتحت او بزنند که به پای مرگ برسد. هر چه شاهنشاه بعد می فرمودند، اطاعت می کردم ولی از او نمی خوردم. بعد هم تو می خواهی همه مردم را راضی کنی او این نمی شود.

اما یک مطلب را فراموش نکن، بالاخره اگر رشته های اقتصادی از هم [بگسلد] ، آقا را دراز می کنند. ببین با وزیر برنامه ریزی تونس که ده سال بر سر کار بود و بعد برنامه هایش شکست خورد، بورقیبه - رئیس جمهور - چه کرد. او را به ده سال حبس با اعمال شاقه محکوم کرد. آقا از این قاعده مستثنی نیستید و نوبت شما هم خواهد رسید. بیچاره خیلی دستپاچه شد، [از ترس این] که مبادا من این مطالب را به عرض پیشگاه شاهانه برسانم.

شاه و نظام برنامه ریزی

در یادداشت های اسدالله علم

برنامه های شاه

پنج شنبه ۲۷ مهر ۱۳۴۶

شاه افکار بلند برای مملکت دارد. دیروز پیاده در قصر نیاوران راه می رفتیم، فرمودند، تا ده سال دیگر این جا را اروپا می کنم. خدا عمرش بدهد.

چهارشنبه ۸ خرداد ۱۳۴۷

در خصوص نطق شاهنشاه در هاروارد عرایض دیروز مرا قبول فرمودند که با آن مقدمه، نتیجه گیری خوب نیست. نتیجه گیری شاهنشاه بعد از ذکر مقدمه در خصوص بدبختی مردم جهان، فقط تأسیس لژیون [خدمت گزاران بشر] است که خوشبخت ها به بدبخت ها کمک کنند. عرض کردم، چرا تأسیس پارلمان جهانی را پیشنهاد نمی فرمایید؟ فرمودند، به دموکراسی بی اعتقاد شده ام. وضع انتخابات آمریکا را ببین که فقط و فقط پول کار می کند.

یکشنبه ۲۱ مهر ۱۳۴۷

هنگام مراجعت در شیراز از هواپیما یک ساعت و نیم با شاهنشاه صحبت کردم. از هر طرف صحبت شد. شاه آرزو می کرد ده سال فرصت داشته باشد که زیربنای کشور را مستحکم کند. عرض کردم، خدا به شما بیشتر وقت خواهد داد چون نیت خیر دارید. فقط باید سعی کنیم خسته نشوید.

اعتماد به نفس شاه

شنبه ۲۵ مرداد ۱۳۴۸

صبح شرفیاب شدم، مذاکرات با سفیر روس را عرض کردم... از بی بی سی شنیدم سناتورهای آمریکایی طرحی به مجلس داده [اند] که آمریکا به جای آن که پلیس [جهانی] باشد، باید کمک کنند یک قوه بین المللی در اختیار سازمان ملل قرار گیرد و آمریکا به آن پول بدهد. شاه این مطلب را [پنج] سال پیش در دانشگاه نیویورک فرمودند. به عرضشان رساندم.

فرمودند، «عجب!»

عرض کردم این مسائل را باید مردم بدانند، که واقعاً چه رهبر روشن بینی دارند.

فرمودند «۲۷ سال است فکر می کنم، در عمل هستم و سرد و گرم دیده ام، لااقل باید بتوانم این مسائل را پیش بینی کنم.»

[سپس افزودند] «در بین رؤسای کشورها، شاید فقط هیلاسلاسی، امپراتور اتیوپی، مدت زیادتری از من بر سر [کار] مانده باشد.»

تلقى شاه از توسعه و دموکراسی

پنجشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۵۱

... عصری در منزل پذیرایی های مفصل برای کار داشتم. منجمله مدیران اطلاعات و کیهان را خواستم و اوامر شاهانه را ابلاغ کردم... آنها در تفسیر نطق شاهانه به مناسبت عید مشروطیت نوشته بودند که وقتی از طریق تشکیل انجمن های ده و انجمن های ایالتی و ولایتی مردم خوی دموکراسی گرفتند، ما هم عیناً مثل غرب صاحب دموکراسی می شویم. فرمودند، به آنها بگو، ابداً ما دموکراسی غرب را نمی خواهیم که اقلیت عملاً باید حکومت کند و خائن تشویق شود. باید در این خصوص مقاله بنویسند. من خودم این عقیده را ندارم، به شاهنشاه هم عرض کرده ام.

چهارشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم شاهنشاه را خیلی کسل دیدم. ... پیام هایی از سفیر آلمان رسیده بود برای تأسیس یک کارخانه لوله سازی در ایران. به عرض رساندم، تصویب فرمودند. سفیر تقاضا کرده بود... آرییس شرکت لوله سازی مانسمان [Manesmann] شرفیاب شود. فرمودند، هیچ لازم نیست. به شوخی به او بگو، من دیگر پروژه هایی که کمتر از ۵۰۰ میلیون دلار باشد، به آن توجه نمی کنم.

چهارشنبه ۱۴ فروردین ۱۳۵۳

فرمودند هنوز خیلی امیدها دارم. باید این مملکت را به پایه بزرگترین کشورهای دنیا برسانم نه این که در خاورمیانه اول باشم. دلیلی ندارد که نشود، هم وسیله داریم، هم قدرت و هم مواد اولیه داریم. مگر دیگران چه کرده اند که ما نتوانیم بکنیم؟ عرض کردم ما که باید دعا کنیم که خداوند به اعلیحضرت عمر طولانی عطا فرماید و ما این ترقیات شگرف را ببینیم.

نگاه شاه به نظریات کارشناسی

چهارشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۳

فلاح گزارشی در مورد مقایسه دو معامله داده بود. آن چه مربوط به خودش بود خیلی تعریف کرده بود و آن چه که مربوط به دکتر [پرویز] مینا بود تقریباً رد کرده بود، با آن که من می دانستم به این شدت اختلاف ندارد. وقتی به عرض رساندم، شاهنشاه خندیدند. فرمودند، اینها نمی دانند که من همه را می شناسم و قبل از آن که ف بگویند ته دلشان را خوانده ام. عرض کردم واقعاً اعلیحضرت معجزه می فرمایید که با این همه گزارشات و گفته های ضدّ و نقیض باز هم تصمیم می گیرید. فرمودند آخر وارد به همه چیز هستم.

جمعه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۲

فرمودند باید به متخصصین بگویند مطالعات خودشان را بکنند، وقتی نظر دادند باید درست خلاف آن عمل کنید مخصوصاً در امور اقتصادی!

نظام حکمرانی در ایران

یکشنبه ۲۸ دی ۱۳۵۴

بعد عرض کردم اسرائیلی ها می آیند که مذاکرات تبلیغاتی را با ما شروع کنند. سؤالات کلی، ولی اساسی، از ما کرده اند که ما می خواهیم چه نوع تصویری از خود در دنیا بگذاریم و از چه طرقی، کتاب، جرائد، تلویزیون، دانشگاه ها و غیره و غیره؟ و این می رساند که کار آنها تا چه اندازه اساسی است و ما به کلی فارغ از این عوالم بوده ایم. فرمودند، من که سال هاست می گویم تبلیغات نداریم، ولی به هر حال آن چه ما هستیم، از خلال هدفه ماده ی انقلاب ما روشن است. آنها باید [توصیف] definition آن را تعیین کنند. و اما این که از چه طرقی تا حالا کار کرده ایم، از وزارت اطلاعات بپرس. بعد خنده ی پرمعنایی فرمودند.

عرض کردم، باز هم می پرسند شما می خواهید خود را دموکراتیک معرفی کنید یا طریق دیگر؟

فرمودند، در سؤال و جواب اول نهفته است که ما یک سیستم مخصوص به خود داریم، به ismها هم معتقد نیستیم.

عرض کردم چرا سیستم های غربی را تخطئه بکنیم؟ اگر اجازه فرمایید، بگوییم ما فکر می کنیم رسیدن به دموکراسی حقیقی از راه مشارکت حقیقی افراد در زندگی روزمره ی و اقتصادی آنها بهتر تامین می شود، تا این که یک اقلیتی به عنوان [سندیکا] union، به نام دموکراسی، نظرات خود را بر جامعه و به اکثریت تحمیل کند.

فرمودند، بسیار خوب، همین خوب است، همین طور جواب بده.

بحث بر سر مسائل اساسی کشورداری

چهارشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۱

عرض کردم، به هر صورت چه بخواهیم چه نخواهیم، در دنیای پرآشوب پرغوغا [ای] هستیم و باید خودمان را تطبیق بدهیم. اعلیحضرت همایونی هم که همیشه می فرمایید، از حوادث جلو هستید، پس چرا در این زمینه ها فکری نکنیم؟

فرمودند، آخر چه فکری می شود کرد؟ بیش از این که کار می کنیم و صمیمانه هم کار می کنیم، که نمی توان کرد.

عرض کردم بلی، ولی باید قابل لمس برای مردم باشد.

فرمودند، من علت نارضایی نسل جوان را فکر کرده ام چیست. تفاوت حقوق ها بین جوان ها و آنها که بر سر کارند، زیاد است، باید از بین برد.

عرض کردم، این یک عامل است ولی عوامل دیگر زیاد است. اگر مردم به یک اصولی توجه بکنند و بفهمند که به آن اصول از طرف اولیاء امور هم توجه می شود، حاضرند با گرسنگی هم بسازند.

فرمودند، آن اصول چیست؟

عرض کردم، مردم باید به حساب و به بازی گرفته شوند و برای آنها سرگرمی و وسیله بازی درست کرد. نمی دانم چه طور شد که به عرض من طور دیگر توجه کردند.

فرمودند، تربیت بدنی وسایل ندارد. نه زمین بازی داریم، نه بودجه کافی هست، نه مربی داریم.

من عرض کردم، منظورم این نبود، منظورم این است که مردم باید در سیاست بازی کنند و خود را در آن شریک بدانند. یک دفعه به عرض من توجه کردند. عرض کردم، چه دلیل دارد که دولت بر سر کار باشد، همه عوامل انتخاباتی را در دست بگیرد و مثلاً در انتخابات شهرداری و انجمن های ولایتی و ایالتی مداخله بکند؟ بگذارید مردم حس بکنند که انتخابات آزاد است. انجمن های شهر و ایالتی و ولایتی چه تأثیری در سیاست کشور دارد که دولت می خواهد در دست داشته باشید؟ بگذارید آزادانه سر و کله هم بزنند و اگر انتخابات مجلس، حالاها باید یک حدودی داشته باشد، چرا باید در انتخابات شهرداری چنین باشد؟ چرا باید مردم در مسائل زندگانی روزمره شان حرف نزنند. این که به جایی صدمه نمی زند.

فرمودند، چه طور صدمه نمی زند؟ مثلاً مزخرفات عجیبی در مورد گرانی می گویند، که این طور نیست.

عرض کردم، اولاً متأسفانه این طور است، ثانیاً بر فرض چرت و پرتی می گویند چه ضرری دارد، یک دریچه اطمینانی باز می شود.

فرمودند، به همین مناسبت هم من گفته ام حزب اقلیت باشد.

عرض کردم، فرموده اید، ولی شیر بی یال و دم و اشکم است. اقلیتی که نتواند حرف بزند چه معنی دارد؟

فرمودند، آخر این همه کارهای بزرگ را مردم چه طور توجه ندارد؟

عرض کردم، تبلیغات هم غلط است. یک مقداری را درست نمی گویند، یک مقداری را هم که می گویند، آن قدر مبالغه می کنند و آن قدر تملق نسبت به اعلیحضرت همایونی می گویند که مردم را بیزار می کنند. مثلاً در قضیه نفت که واقعاً فتح بزرگی فرمودید، یا جزایر، آن قدر مبالغه شد که من خودم هم که به عظمت کار واقف بودم، سر خوردم و بیزار شدم.

مسئولیت گریزی دولت و نظر شاه در مورد مردم

پنجشنبه ۲۲/۶/۵۲

عرض کردم هویدا نخست وزیر به من می گفت شاهنشاه خیال دارند در ۱۴ مهر، روز افتتاح مجلس، موضوع گرانی و نایابی را تشریح فرمایند. دیگر آن وقت کسی جرأت حرف زدن نخواهد داشت. عرض کردم اگر راست می گوید و شاهنشاه چنین خیالی دارند، استدعای من این است که واقعاً صرفنظر فرمایید. چون به هر حال مردم از این نایابی و گرانی عصبانی هستند و واقعاً هم دولت غفلت کرده [است]. چرا اعلیحضرت همایونی بی جهت این مسئولیت را به گردن می گیرید؟ با آن که بی لیاقتی قطعی دولت است. مثلاً اگر اینها پیش بینی می کردند [و] فقط صد هزار تن شکر در بهار می خریدند، الان کمیابی قند نبود. همچنین گندم، همچنین سیمان. اینها غفلت است و غفلت غیرقابل بخشایش. من کاری ندارم که آنها را ببخشید یا نبخشید. این با خود شاهنشاه است. من هم عرضی ندارم، ولی این غفلت را دیگر چرا می خواهید شخصاً برعهده بگیرید؟ من وظیفه دارم که این عرایض را بکنم و ناچارم عرض کنم که مردم به شدت ناراضی هستند. به طوری که فتوحات نفتی کوچکترین تأثیری در آنها نداشته است. تازه شاهنشاه می خواهید بفرمایید این غفلت ها با من بوده است؟ برای چه؟ چه اجباری دارید؟...

فرمودند آخر مردم هم قُرُقرو هستند و پفیوز. گاهی فکر می کنم مردم ایران بهترین مردم روی زمین هستند، گاهی هم می بینم که خیلی پفیوز و ضعیف النفس هستند.

عرض کردم قُرُقُر کردن به قول تالیران از حقوق حقّه مردم است. شاهنشاه خندیدند. [اضافه کردم که مردم] بالاخره حق بازخواست هم دارند. آخر دولت دولت آنهاست. حالا به احترام عمیقی که به شاهنشاه دارند و می دانند که مآلاً از منافع آنها دفاع می فرمایید. حرفی نمی زنند و نمی توانند هم بزنند، حرف دیگری است. ولی دیگر سرکوفت زدن به آنها که معنی ندارد. شاهنشاه خیلی تأمل فرمودند.

انقلاب منم

چهارشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۵۵

بالاخره فرمودند، مبتکر انقلاب منم و من می خواهم آن چه در دل من هست پیاده شود، نه آن چه در فکر محدود باهری و همکارانش می گذرد. عرض کردم، این مطلب دیگر است. شاهنشاه که خودتان را آزاد از ایسم اعلام فرموده و شناسانده اید، چه مانع دارد که این کار را هم بفرمایید. ولی اگر بخواهید به جنگ ایسم ها بروید، آن دیگر لازمه اش همین مقدمات و همین حرف های «عن» تلکتوئل هاست! قدری خندیدند

پنجشنبه ۸ مهر ۱۳۵۵

در این جا یک نکته هم مرکوز ذهن همایونی شد که برای کشاورزی باید فکر اساسی کرد. این ها که تا حالا شده، کافی نیست و کشاورزی همه جا رو به تنزل است زیرا کار کشاورزی صرف نمی کند. برای پایین آوردن حقایبها و قیمت برق پمپ های آب و کود ارزان و قیمت بیشتر محصولات کشاورزی، دائماً در فکر بودند و تراوش می شد. انسان احساس می کرد. بسیار خوب بود.

فساد و بی انضباطی مالی

در یادداشت های اسدالله علم

فساد در وزیران

پنج شنبه ۲۱ دی ۱۳۴۶

امروز صبح پس از ملاقات ها و رسیدگی به کارهای جاری شرفیاب شدم. شرفیابی از ۱۲-۱۰ طول کشید. خیلی مسائل داخل و خارجی گفتگو شد. من جمله می فرمودند، فکر می کنم دو نفر از وزرای (من این جا اسم نمی برم، شاید اولاد آن ها که این یادداشت ها را بخوانند، بی جهت از خانواده ارباب من رنجیده خاطر شوند) دزد هستند. هم چنین یکی دو نفر استاندار را اسم بردند و به نظرم همه را درست و صحیح می فرمودند.

یکشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۴۷

هم چنین یک نفر شیاد دیگر به نام [احمد] مهبد که از خرید کشتی ها برای ایران (بنیاد پهلوی) میلیونر شد، نور چشم مرحوم [حسین] علاء بود و خودش را به زور علاء سفیر کبیر سیار کرد و هزار کلاه بر سر ایران گذاشت، چنان که شرکت کشتیرانی و بنیاد پهلوی را در حقیقت ورشکست کرد، با او همدست شده است. هنوز هم پاسپورت سیاسی دارد. امر کردند پاسپورت او را هم لغو کنید. با بختیار همدست شده. عجب دنیایی است!

فساد در قراردادها

دوشنبه ۱۴ مهر ۱۳۴۸

یک نکته در فرمایشات شاهنشاه هست که پیش بینی مخارج لوله گاز و پتروشیمی بیش از حد قابل قبول غلط بوده است. من قبلاً با آن مخالف بودم که چنین فرمایش بکنند. در روز عید نوروز هم فرموده بودند. علت مخالفت من این است که اگر شاه چنین بفرمایند، باید مسئولین تعقیب شوند. حال آن که مسئولین بر سر کار هستند و برای آن که پته آنها روی آب نیفتد، با لوله نفت اهواز اسکندرون که مخارج قطعی آن از پانصد میلیون دلار تجاوز نخواهد کرد، به انواع حیل مخالفت می کنند. این مطلب را قبلاً عرض کردم ولی شاهنشاه قبول نفرمودند.

یکشنبه ۱۸ آبان ۱۳۴۸

در خصوص لوله نفت اهواز - اسکندرون چیزی خوانده بودم به این مضمون که چون کنسرسیوم با لوله کشی از اهواز به اسکندرون مخالفت کرده است، نخواهد توانست با [کشیدن] لوله نفت مصر [به موازات] کانال سوئز موافقت کند. فرمودند کنسرسیوم مخالفتی ندارد، ولی ما تصور نمی کنیم خرج این لوله که دوهزار کیلومتر طول دارد [فقط] پانصد میلیون دلار بشود، حال آن که ما [برای] نهصد کیلومتر لوله گاز تقریباً هشتصد میلیون دلار [خرج] کرده ایم. مگر آن که در این لوله خیلی کلاه سر ما رفته باشد. من عرضی نکردم...

دوشنبه ۱۹ دی ۱۳۴۸

گزارش خط لوله اهواز - اسکندرون را که ۶۰۰ میلیون دلار است عرض کردم. شاهنشاه استعجاب فرمودند. فرمودند یا این دروغ است یا در لوله گاز که نصف این لوله طول دارد و ۶۵۰ تا ۷۰۰ میلیون دلار خرج شده، کلاه بزرگی بر سر ما رفته است.

کسری بودجه دائمی دولت

دوشنبه ۱۲ ابان ۱۳۴۸

صبح یک ساعت و نیم شرفیاب بودم و بیچاره نخست وزیر در انتظار! پیش از شرفیابی که در دفتر کارم در کاخ سفید سعدآباد نخست وزیر را دیدم، خیلی شکایت از وضع سخت بودجه داشت. همان مطالبی که من دو سال پیش به عرض شاهنشاه می رساندم. می گفت در برنامه چهارم در حدود هشتصد میلیون دلار کسر داریم. یاللعجب! نخست وزیر خیلی پکر است و تخمی هم که بتواند این مسائل را اصلاح کند ندارد بیچاره!

شنبه ۱۷ ابان ۱۳۴۸

باز هم در خصوص این که اگر پول به دانشگاه ها نرسد موضوع انقلاب آموزشی که اعلام فرموده اید نقش بر آب است، عرض کردم. فرمودند پولی که برای این کار قرار بود از سازمان شاهنشاهی برای دولت قرض کنید چه شد؟ عرض کردم پول های خودشان را به کار انداخته اند و موجودی ندارند. فرمودند دولت بدهد. عرض کردم پول ندارد. تازه در اهواز نخست وزیر به من می گفت ۴۸۰۰ میلیون کسر بودجه امسال است (بودجه عمرانی و غیرعمرانی). شاهنشاه فوق العاده ناراحت شدند، ولی چیزی نفرمودند... .

بی اعتقادی به برنامه

شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۵۱

عرض کردم، سازمان برنامه اطلاع می دهد که در برنامه پنجم دویست میلیون تومان برای ساختمان دانشگاه بزرگ پهلوی گذاشته و دویست میلیون تومان هم برای دانشگاه آریامهر که باید از تهران به اصفهان منتقل گردد. فرمودند بنویس که هر دو دانشگاه باید در برنامه پنجم ساخته شود هزار میلیون تومان برای هر دانشگاه در برنامه پنجم چیزی نیست. چرا اینها این قدر نادان و احمق هستند؟ فرض کنید داریم دو فرودگاه نظامی می سازیم. من می خواهم این دو دانشگاه را قبل از درگذشت خودم ساخته شده ببینم.

بعد از درآمدهای سرشار نفت صحبت فرمودند که حداقل درسال چهار میلیارد دلار خواهد بود و امسال هم پول زیادی داریم. عرض کردم خدا سایه شاه را از سر این کشور زوال نیاورد.

سه شنبه ۱۶ آبان ۱۳۵۱

بعدازظهر مجلس بسیار بدی بود. اختلافات عجیبی بین بعضی از وزرا و سازمان برنامه ظهور کرد که مایه تأسف بود. مثل این که دو دولت هستند و معلوم شد قبلاً با هم هیچ توافقی نداشتند و حتی یک بار هم این برنامه را دستجمعی ندیده اند که بعد در حضور شاه مطرح نمایند. شاهنشاه به همه اوقات تلخی شدید کردند و مجلس بسیار بد خاتمه یافت.

رشد بی رویه مخارج برنامه

شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۵۱

صبح حالم بهتر شده بود، به اداره رفتم... برای تأمین بودجه ساختمانی دانشگاه بزرگ پهلوی شیراز که هشتصد میلیون تومان می شود، با رئیس دانشگاه پهلوی و [عبدالمجید] مجیدی رئیس جدید سازمان برنامه جلسه داشتم. فکر نمی کنم به جایی برسیم، چون برای سال ۵۲ که قرار بود دویست میلیون تومان بدهند، بیش از هفتاد میلیون نمی دهند. مجیدی درددل عجیبی داشت که بودجه های عمرانی ارتش سیصد درصد برای سال آینده اضافه شده و مخارج مستمر آنها دویست درصد؛ و سی و هشت میلیارد ریال کسر بودجه سال آینده است. از من می خواست که به عرض شاهنشاه برسانم. گفتم کار بودجه به وزیر دربار چه ربطی دارد؟ کار نخست وزیر است. گفت، جرأت نمی کند عرض کند، حالا مرا جلو انداخته که خودم بروم در سنت موریتز به عرض برسانم و نمی دانم چه خاکی به سر بریزم. گفتم به هر حال کار من نیست و شاهنشاه اصولاً به من اجازه مداخله در این کار نخواهند فرمود. با سبیل آویزان از پیش من رفت.

جمعه ۹ شهریور ۱۳۵۲

بودجه دولت من، عمرانی و غیر عمرانی، سالیانه دو میلیارد بود و بودجه حالا ۱۸ میلیارد است که باز هم بالاتر خواهد رفت و چه تلفاتی به این پول خداداده می زنند. نمی دانم بالاخره جواب شاهنشاه و مردم را چه خواهند داد. حالا که باید صبر کرد.

ناسزایی را چو بینی بخت یار عاقلان تسلیم کردند اختیار

رشد یک باره درآمدهای نفتی

چهارشنبه ۲۱ آذر ۱۳۵۲

تمام صحبت ها روی فروش نفت و قیمت آن بود که بشکه [ای] حداکثر ۱۷ دلار فروش رفت و واقعاً عجیب است. بنابراین نیمه اول سال ۱۹۷۴ از مقدار ۴/۱ نفتی که از کل نفت استخراجی در اختیار داریم و تعهد فروش به کنسرسیوم نداریم، در این شش ماهه ۱۵۰۰ میلیون دلار عاید می شود. صحبت از این بود که با این پول ها چه کار باید کرد. ثلث بودجه تنظیمی سال آینده اضافه داریم و بالاخره خلاصه این که باید پول را در خارج [سرمایه گذاری]... کنیم وگرنه در داخل باعث [تورم]... می شود.

سه شنبه ۲۰ آذر ۱۳۵۲

ما نفت را به مزایده فروختیم و بشکه [ای] تا حداکثر ۱۶ دلار خریدار پیدا شده [است]. یاللعجب! سابق [قیمت اعلام شده] Posted Price با هزار ناز و غمزه کمپانی ها ۱۶ دلار بود. البته قیمت آن مقدار مهمی که به کنسرسیوم سابق می دهیم، از روی این مزایده تعیین خواهد شد. هنگامه عجیبی است. فشار پول، کشور ما را له خواهد کرد! ان شاءالله...

شنبه ۱۲ مرداد ۱۳۵۳

از پنجشنبه ۱۰ مرداد تا شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۵۳ در رامسر کنفرانس تجدید نظر در برنامه پنجم بود که شاهنشاه مرتباً هر روز از نوشهر تشریف آوردند و عصری به نوشهر مراجعت می فرمودند. ارقام و اعداد به نظر ما سرسام آور می آید. به قدری درشت و بزرگ است که حساب از دست می رود. خلاصه آن که دو سال قبل، برنامه پنجم را در حدود ۲۴ میلیارد دلار بستیم و حالا آن را به حدود ۶۸ میلیارد دلار (البته با بخش خصوصی) رساندیم، یعنی دولتی حدود ۴۲ میلیارد دلار و بخش خصوصی در حدود ۲۶ میلیارد دلار.

افزایش اعجاب آور هزینه های نظامی

پنجشنبه ۱۱ آبان ۱۳۵۱

به عرض رساندم، قراری که آمریکایی ها - مؤسسه [هیوز] (Hughes) - با ارتش برای دستگاه تیراندازی و اندازه گیری با اشعه لیزر گذاشته است، با آن چه که بلژیکی ها می دهند، ۵۰٪ فرق دارد، یعنی گران تر است. در عین حال که هنوز هیوز به مرحله آزمایش رسیده است. گزارش در این باب داشتم، به دقت ملاحظه و تعجب فرمودند. گرفتند که به طوفانیان بدهند. - طوفانیان رئیس تسلیحات ارتش است.

جمعه ۱۶ آبان ۱۳۵۴

فرمودند به سفیر آمریکا بگو، شما ۶ عدد ناوشکنی که قرار بود به ما بدهید، اول گفتید یک عدد ۱۲۰ میلیون دلار می ارزد، بعد گفتید ۲۶۰ میلیون دلار، حالا می گوید ۳۳۸ میلیون. مگر در سه سال انفلاسیون چه بود؟

افزایش اعجاب آور هزینه های نظامی

یکشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۵۳

فرمودند، به انگلیس ها هم بگو که تانک های چیفتن شما معیوب هستند. این سفارش عمده ای که می خواهیم بعد از این به شما بدهیم، اگر به همین بدی باشد که اصولاً خطرناک است. توپ های این تانک مهمات کم دارد، چرا مهمات به ما نمی دهید؟ ما که پولش را نقد می دهیم. به علاوه قیمت تمام اسلحه ای که به ما پیشنهاد کرده اید از سال گذشته ۲۰۰٪ اضافه شده است.

یکشنبه ۲۸ دی ۱۳۵۴

قدری در مورد سوء استفاده هایی که در دستگاه های نیرویی دریایی و هوایی شده، مذاکره فرمودند. فرمودند، تعجب می کنم با این که اینها همه چیز دارند، چرا باز هم دنبال این کثافت کاری ها می روند؟ فرمودند، اصولاً پول که از یک مقدار معینی گذشت، جز دردسر چه فایده دارد؟

پنجشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۵۴

فرمودند، این پدرسوخته، نجم الهدی، رئیس اداره ی مهندسی نیروی دریایی که گرفته ایم، می گوید در کنترات های چاه بهار ما خیال هشتصد میلیون تومان سوء استفاده داشتیم که نشد. عرض کردم چندین دفعه در این زمینه غلام مسموعات را به سمع مبارک رسانده بودم که این کنتراتی که می خواهند با انگلیسی ها منعقد کنند، ۴۰۰ درصد از قیمت معمول گران تر است. فرمودند، واقعاً نمی توانستم باور بکنم، فکر می کردم همین اغراق های مردم است.

افزایش اعجاب آور هزینه های نظامی

دوشنبه ۱۵ شهریور ۱۳۵۵

بعد عرض کردم، یک خبر خیلی خیلی محرمانه از منابع انگلیسی ها شنیده ام که به عرض می رسانم. آن این است که منابع پنتاگون به کمپانی ژنرال دینامیک سازنده ی هواپیمای F. 16 فشار آورده اند که باید قیمت ها را دو برابر برای ایران حساب بکنی و بگویی که حساب سابق ما اشتباه بوده، به علاوه انفلاسیون در قیمت ها تأثیر گذاشته. چون ایران خیلی علاقه مند به این هواپیماهاست، هر قیمتی بدهید، می خرد. شاهنشاه خیلی به فکر فرو رفتند. بعد فرمودند، در دل خودم هم چنین شکی پیدا شده بود که به تو گفتم از سفیر آمریکا بپرس قیمت جمعی که برای هواپیماها به کنگره گفته اند، برای ۱۶۰ عدد یا برای ۳۰۰ عدد است. اما ما از این ها کاغذ داریم که هر هواپیما را ۶.۵ میلیون دلار گفته اند، چه طور حالا زیرش می زنند و می گویند هر هواپیما ۱۸ میلیون دلار، از سه برابر هم بیشتر. عرض کردم، همین کاری است که در مورد **destroyer**های [ناوشکن های] **spruance** کردند که قیمت یک دفعه از ۲۸۰ میلیون دلار برای شش عدد، به ۶۰۰ میلیون دلار رسید و ما هم خریدیم. قطعاً در آن جا هم پنتاگون نظر داشته که زودتر ته حساب پول های نفت را بکشد بالا. شاهنشاه خیلی فکر کرده و فرمودند، تو مثل این که فراموش کرده بودی به سفیر آمریکا بگویی که قیمت ما باید یا FMS یا قیمتی که به اعضای ناتو فروخته اید، باشد. عرض کردم، همین طور است. FMS را که گفتم ولی قیمت ناتو را نگفتم (شاهنشاه به من نفرموده بودند، ولی نخواستم عرض کنم که این نکته را به من نفرمودید). فرمودند، این را هم بگو.

افزایش اعجاب آور هزینه های نظامی

شنبه ۶ شهریور ۱۳۵۵

بعد مرخص شدم. سفیر انگلیس را پذیرفتم قدری کارهای تجارتي، منجمله ساختن کارخانه ی اسلحه سازی اصفهان که [هزینه اش] سر به جهنم خواهد زد، با من مذاکره کرد. به او گفتم در مورد کار اصفهان باید ما مطمئن شویم که شما کلاه سر ما نمی گذارید. این صورت مخارجی که می دهید، وحشتناک است. چه طور یک عمده ی فیلیپینی که آورده اید در روز یک کیلو گوشت می خورد، کاری که هفتصد هشتصد ملیون پوند خرج برمی دارد، چه طور ممکن است این قدر بی محابا خرج کرد؟

شنبه ۱۰ مهر ۱۳۵۵

بعدازظهر در رکاب مبارک به دانشکده ی فرماندهی ستاد نیروی هوایی رفتیم. واقعاً خوب بود و شاهنشاه نطق فرمودند که در روزنامه ها منتشر نخواهد شد. ولی فوق العاده مهم بود. اول اشاره کردند که اگر در سابق در نیروی هوایی حیف و میل هایی می شد، از این جهت بود که ما به هر قیمت می خواستیم کار را پیش ببریم و ناچار چنین کاری ریخت و پاش دارد (ولی البته اشاره به مسائل دیگری بود) و از این به بعد جلوی این کار را خواهیم گرفت و نباید بشود.

توصیف علم از افتضاح در رژه نیروی دریایی

یکشنبه ۱۴ آبان ۱۳۵۱

دیشب باران و توفان بود، امروز صبح به بازدید از مؤسّسات امور اجتماعی [خارک] گذشت. در حدود ساعت ۱. رژه کشتی های جنگی آغاز شد. قرار بود شاهنشاه در ناوچه سلطنتی کیش سلام بگیرند، چون دریا طوفانی بود، ممکن نبود به ناوچه برویم. در ساحل، در برج فرماندهی، رژه گرفتند.

۲۹ کشتی و انواع ناوچه های تندرو و موشک انداز و اژدرانداز رژه رفتند و در مقابل جایگاه شلیک توپ کردند. بعد هلیکوپترها و [هاورکرافت های] مقیم [خارک] که ۱۲ هلیکوپتر و ۱۶ هورکرافت بود، رژه رفتند.

در این اثنا شاهنشاه فرمودند، کشتی های موشک انداز با موشک به هدف دیروز که یک کشتی کهنه بود و هلیکوپترها قشنگ به آن تیراندازی کردند، با موشک تیراندازی کنند. دو کشتی موشک انداز مأمور شد که هشت موشک شلیک کند. فقط یک موشک از یک کشتی خارج شد و به هدف نخورد و دیگر موشک ها آتش نشد. خیلی خیلی باعث ناراحتی شد، مخصوصاً در حضور فرمانده ناوگان حبشه. من که آن قدر غصه خوردم که سرم درد گرفت و بعد که به سر ناهار آمدیم، به زور چند گیلاس ودکا قدری به درد سرم تخفیف دادم. شاهنشاه خیلی عصبانی شدند ولی به روی خودشان نیاوردند. سر ناهار آمبیانس خیلی غم انگیز و سنگینی بود. من به وزیر دارایی که پهلویم نشسته بود گفتم، اگر تیرها می شد و به هدف می خورد، اکنون تمام صحبت بر سر نیروی دریایی و کنترل حتی اقیانوس هند - و نه تنها خلیج فارس - دور می زد، ولی اکنون هیچ صحبتی نمی شود و صحبت از ماهی های خلیج فارس است.

او هم نکته را فهمید. ولی از آن جایی که بالاخره باید به یک نوعی عظمت خودمان را به رخ بدبخت حبشه بکشیم، آخر ناهار شاهنشاه صحبت از برنامه پنج ساله پنجم فرمودند که [هزینه] آن شصت میلیارد دلار خواهد بود و عایدات سرانه هر ایرانی که اکنون پانصد دلار است، به هزار دلار تا هزار و دویست دلار در آخر برنامه خواهد رسید.

وضعیت نیروی دریایی

یکشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح برای مانور دریایی حرکت کردیم که با کشتی های جنگی باید انجام می شد و با کشتی به ابوموسی و تنب ها رفتیم. مانور که عبارت از تیراندازی با موشک و توپ به هدف های دریایی بود و هم چنین سرعت عمل کشتی ها، شاهنشاه را خوشحال نکرد که بسیار هم عصبانی کرد. چند گلوله توپ به هدف ها انداخته شد، یکی نخورد. شاهنشاه خیلی عصبانی شدند و به فرمانده نیروی دریایی فحش دادند. تا عصری حرف نزدند. من هرچه کردم که عرض کنم، نیروی دریایی ما جوان است، تکمیل می شود، شاهنشاه قانع نشدند. عرض کردم موشک ها هم برای تمرین است و گرنه موشک Sea Killer که فقط ۲۴ کیلومتر برد دارد، چه فایده ای دارد؟ فرمودند موشک سرشان را بخورد، چرا تیراندازی توپ ها اینقدر بد بود؟ آن هم در حال صلح و اعصاب راحت و آن هم هدف ثابت.

وضعیت نیروی هوایی

سه شنبه ۱۶ مهر ۱۳۵۳

چندی قبل فرمانده نیروی هوایی به من گفته بود به عرض برسانم این همه خرید هواپیما را نمی تواند جذب کند، یعنی به این تناسب امکان تربیت پرسنل و خلبان نداریم و کیفیت کار آنها کم می شود. منتها جرئت نمی کند این مطلب را به شاه عرض کند، در صورتی که خودش شوهرخواهر شاه است. از من تقاضا کرده بود که یک وقتی به تناسب به عرض برسانم. من هم هر چه فکر می کردم نمی توانستم عرض بکنم چون اولاً به من مربوط نبود، ثانیاً مطلبی بود که شاه را جداً ناراحت می کرد. از طرفی هم من وظیفه مملکتی دارم که این مسائل را به هر قیمت شده عرض کنم.

برخورد با فرمانده نیروی زمینی

شنبه ۲۷ آبان ۱۳۵۱

عرض کردم، دیشب در باشگاه افسران، مین باشیان فرمانده برکنار شده نیروی زمینی، از من وقت خواست که امروز مرا ببیند. فرمودند، مانع ندارد. عرض کردم، ممکن است بپرسم تقصیرش چه بود؟ فرمودند، مرد که احمق به وزیر دارایی که مأمور کرده بودم حقوق سیویل ها و افسران را مقایسه بکند، گفته است در این مورد که ارتش به کارمندان خود خرج سفر می دهد و آنها را برای معالجه به خارج می فرستد، زیاد حساب بکنند، زیرا این مبالغ چیزی نیست؛ افسران که مثل والاحضرت اشرف خرج نمی کنند! به این مرد که بگو، تو دیگر چه می گویی که دویست هزار تومان باخت قمارت را من از جیب خودم داده ام. من واقعاً تعجب کردم. بعد سؤال فرمودند که در مورد برکناری او در باشگاه چه صحبت می شد؟ عرض کردم، بعضی می گفتند، به علت پرحرفی و حق او بود.

بعدازظهر منزل ماندم. مین باشیان دیدنم آمد. یک ساعت مهملات گفت. چیزی دستگیرم نشد. اصولاً مرد رقص آرتیستی است. برای من حکایت کرد که شاهنشاه او را احضار فرموده اند و به او گفته اند که می دانستم رقص و آرتیست هستی، ولی نمی دانستم این قدر بی عقل و نفهم هستی! هیچ وقت شاهنشاه به این شدت مطلبی ادا نمی فرمایند. قطعاً خیلی عصبانی بوده اند و از یک گزارش وزیر دارایی ممکن نیست این قدر برافروخته شوند، الا این که زمینه های دیگری داشته باشد. در خارک که بودیم، در مورد حقوق افسران و سیویل ها، سر شام خیلی بی ادبانه حرف زد. من همان وقت فهمیدم که شاه برافروخته شدند، ولی به روی خود نیآوردند.

تحلیل شاه از روحیه فرماندهان ارتش

پنجشنبه ۱۰ بهمن ۱۳۴۹

اینها اگر فکر می کنند یکی دو میلیون خرج و کودتا بکنند، دیگر هنگام این حرفها گذشته است. به علاوه مگر امرای ارتش من به یکدیگر اعتماد دارند؟ یا اگر اعتماد کنند همدیگر را قبول دارند؟

پنجشنبه ۱۵ آذر ۱۳۵۲

عرض کردم، ارتشبد مین باشیان در پاریس مریض و بستری است... فرمودند، فوری از سفارت شرح حال او را بپرس و بگو مخارج بیمارستان را هم ما خواهیم پرداخت. مرد جلفی بود، تنبیه شد. ولی نباید گرسنگی و سختی بکشد. واقعاً شاه مرد بزرگی است. بعد مدتی به فکر فرو رفتند. فرمودند، فکر نمی کنم که [روحیه] *Qualité* جنگی داشت. هیچ نداشت جز قومپز در کردن و پز دادن به این یکی و آن یکی. بعد فرمودند، اصولاً فکر نمی کنم بین ژنرال هایی که بر سر کار داریم، آدم جنگی داشته باشیم. اینها همه اهل پز و نمایش هستند، جز شاید خود ازهاری رییس ستاد که چون اهل تظاهر نیست و مرد جاافتاده ای است. ممکن است مرد جنگی باشد، گرچه امتحان نکرده ایم. اسامی یک عده را هم با دلایل فرمودند که فکر نمی کنم چیزی باشند. راجع به ارتشبد خاتم فرمانده نیروی هوایی فرمودند، او هم تا حالا نشان داده که اهل [سازماندهی] *Organization* هست. ولی در موقع جنگ نمی دانم چه بکند.

پول های نفت کجا رفت؟

یکشنبه ۱۵ تیر ۱۳۵۴

در مورد بودجه ی دربار عرض کردم مکرراً امر فرمودند بودجه را [متورم] gonflé نکنید، ما هم نکردیم. حالا از بودجه ی بی نهایت فشرده ی ما به عنوان صرفه جویی دارند در سال ده میلیون تومان کم می کنند و این تمام حقوقات و اضافات قانونی است که توقیف می شود. فرمودند، فوری ابلاغ کنید که این کار غلط است. من باید در این جا بنویسم که دولت آن قدر گشادبازی کرد و عدم پیش بینی به خرج داد که با تقلیل حدود هشتصد هزار بشکه در روز از تولید نفت تمام چرخ های کشور خوابیده و کار کشوری که هزارها میلیون دلار به کشورهای خارجی قرض داده است به جایی رسید که بودجه ی خودش را نمی تواند تأمین کند. خیلی مضحک است.

چهارشنبه ۱ مرداد ۱۳۵۴

عرض کردم اسلحه ای که قرار بود به پلیس سودان بدهیم ستاد ارتش عرض می کند موجود نداریم. فرمودند، اگر هم می داشتیم نمی دادیم. این پدرسوخته ها قرض ها را گرفته اند و اصلاً به روی خودشان هم نمی آورند که باید آن را پس داد. عرض کردم اغلب این قرض های ما به این کشورها به همین روز خواهند افتاد. فرمودند، همه که نه. مثلاً از هند بوکسیت می گیریم از پاکستان اجناس فلاحتی می گیریم، از اندونزی هم اجناس می گیریم ولی با سودان قرار کارهای فلاحتی داشتیم که عقب می افتد. دیگر من عرضی نکردم.

دوشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۵

صبح باز هوا ابری [بود] ولی باران نمی بارید. امروز روز ملاقات همشهری ها بود. عده ی زیادی آمده بودند. از دیدن این ها لذت می برم. توقعات آن ها هم بسیار محدود است و می توان از عهده برآمد. در این ضمن [لیکا] Leica پادشاه سابق آلبانی آمد در منزل مرا دید. پول می خواهد و [معامله تجارتي] business. پادشاه سابق یونان هم دیشب در رکاب علیاحضرت شهبانو به همین منظور آمده است. ویکتور امانوئل پسر پادشاه سابق ایتالیا را که شاهنشاه آباد فرمودند، واسطه ی معاملات بزرگی با ایتالیا شد و حالا ثروت هنگفتی دارد، این ها هم تبعیت می کنند. شاهنشاه آن قدر بلندنظر و بزرگ است و آن قدر آقااست که این کارها در طبیعت اوست، حال آن که خودش کوچک ترین ارزشی برای ثروت دنیا قائل نیست.

جمع بندی عالیخانی در مورد انقلاب

پس از انقلاب ایران، مخالفان شاه کوشیده اند هرچه را به رژیم پیشین باز میگردد با بدبینی و بدگمانی تعبیر کنند و همه چیز را سیاه ببینند. از سوی دیگر برخی از هواخواهان سلطنت با انقلابیون سرخورده ای که اکنون در حسرت گذشته هستند چیزی مگر درخشش و روشنایی در آن روزگار گمشده نمی یابند. اکثریت مردم هم درست نمی دانند چه به سرشان آمده است و اطلاعات و داوری آنان بستگی به این دارد که با چه کسی طرف هستند و زندگی روزانه آنان چگونه برگزار می شود. واقعیت این است که در نظام پیشین از دموکراسی و آزادی گفتار و مشارکت سیاسی خبری نبود. ولی با این همه در زمینه های اجتماعی و اقتصادی، به رغم کوتاهی هایی که شد و انتقادهایی که می توان کرد، کارهای بسیار انجام یافت که چهره ایران را به کلی دگرگون ساخت. و از سوی دیگر برخی از هواخواهان رژیم پیشین، شاه را به عرش می برند و می خواهند به هر ترتیب شده است، به گمان خود ثابت کنند که نظام او هیچ ایرادی نداشت: کشور در شاهراه پیشرفت بود و به دروازه های تمدن بزرگ رسیده بودیم و همه دنیا حسرت ما را می خوردند. روشن نیست چگونه ناگهان نیروهای اهریمنی داخل و رهبران ساده لوح بیگانه - که از قضا متفق ایران بودند - دست به دست یکدیگر دادند. این گونه طرز فکر در میان بسیاری از هم میهنان ما وجود دارد. در نتیجه به جای کوشش برای درک حقیقت، راه افسانه پیش می گیرند و به جهانی خیالی و نیروهایی ناپیدا و اثبات ناپذیر روی می آورند و با به کار بردن فعل سوم شخص جمع همه مسائل سیاسی را به آسانی حل میکنند: خواستند که چنین شود، آن یک را بردند و این یک را آوردند. کی خواست کی برد و کی آورد؟ متأسفانه بسیاری نیز این کلی بافیها را بی گفت و گو می پذیرند و نیازی به ارائه مدرک و تحلیل رویدادها و سنجش منطقی اینگونه مدعاها نمی بینند.

جمع بندی عالیخانی در مورد انقلاب

چنین شیوه فکری نه تنها بی پایه و دور از هرگونه ارزش علمی است، بلکه نسبت به مردمی که توانسته اند در برابر تندبادهای تاریخ بایستند و هویت ملی خود را حفظ کنند، توهین آمیز است. انکار اصالت برای مردم ایران و نقش اساسی آنان در تعیین سرنوشت خود، چیزی مگر تنبلی ذهنی یا نداشتن دانش سیاسی، یا هر دو، نمی تواند باشد. یکی از پیامدهای چشمگیر انقلاب این بوده است که ایرانیان چه در درون و چه در بیرون کشور، به خود آمده اند و در جست و جوی شناخت بهتر دوران خویش و فرآیندی هستند که وضع را به امروز کشانده است. این روند بسیار دلگرم کننده است و رفته رفته ما را از کلی بافی های بی سر و ته دور و زمینه را برای آگاهی درست تر از گذشته و حال خویش آماده می سازد. در چنین شرایطی ارزش یادداشت های علم روشن می شود، زیرا نه تنها خواننده را با شیوه کار و اندیشه شاه و اطرافیان او آشنا می کند، بلکه عامل هایی که به تدریج دست به دست دادند و زمینه را برای ناخوردگی مردم، انقلاب و فرو پاشیدن نظام شاهنشاهی فراهم آوردند، در آن به خوبی دیده می شوند. اندیشیدن درباره آنها می تواند درس عبرتی برای مردم و مسئولان کنونی و آینده ایران باشد، که چه کارهایی را بکنند یا نکنند، از خودکامگان بپرهیزند و از شرکت دادن مردم در کارها نهراسند و با آنان همچون کسان نابالغ رفتار نکنند و با خواسته های آن نستیزند.

مقدمه عالیخانی بر یادداشت های علم

«پس چنان واجب کند که چون پادشاه کاری خواهد کرد و یا او را مهمی پیش آید، با پیران و هواخواهان و اولیاء دولت خویش مشاورت کند، تا هر کسی را در آن معنی هرچه قرار آید بگویند و آن چه رأی پادشاه دیده باشد با گفتار هر یکی مقابله کنند و هر یکی چون گفتار و رأی دیگران بشنوند و براندازند، رأی صواب از آن میان پدید آید. و رأی و تدبیر صواب آن باشد که عقل های همگنان بر آن متفق شود که چنین می باید کرد. و مشورت ناکردن در کارها از ضعیف رأیی باشد و چنین کس را خودکامه خوانند.»

سیاست نامه خواجه نظام الملک